



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریکی - نقد ایدنولوژی

مبادله بدون استثمار

نقدی بر «ساختار تاریخ جهان» اثر کوجین کاراتانی

النا لوئیزه لانگه

ترجمه‌ی: حسن آزاد



مهر ماه 1397

چکیده: کتاب جدید **کوجین کاراتانی** با عنوان «ساختار تاریخ جهان» بعد از اثر پیشین او «دگرسنجی: درباب رابطه‌ی کانت و مارکس» (2003)* نشانه‌ی کوشش دیگری از منظری سنت‌شکنانه با نظریه **مارکسی** به شمار می‌رود. کاراتانی «ساختار تاریخ جهان» را نه با رویکرد متعارف مارکسیسم یعنی شیوه‌ی تولید، بلکه با رهیافت معطوف به شیوه‌های مبادله واکاوی می‌کند. **کاراتانی** در این اثر، از اشاره‌های **مارکس** به «مبادله» بهره می‌گیرد. در نوشتار حاضر، من با اتکا به دلایل متنی این نکته را در بوتهی آزمون قرار می‌دهم که آیا این درک از **مارکس** می‌تواند موجه باشد. وانگهی نشان خواهیم داد که خوانش **کاراتانی** از مقولات ارزش، پول، سرمایه و ارزش اضافی از منظر مبادله، از یک بدفهمی ژرف از هدف انتقادی **مارکس** ریشه می‌گیرد. در نتیجه، **کاراتانی** نقد سامان‌یافته از استثمار و تولید تهی‌دستی را نادیده می‌گیرد که بخشی از پیش‌فرض‌های اساسی تحلیل **مارکس** از شیوه‌ی تولید به شمار می‌رود.

شیوه‌های مبادله

کوجین کاراتانی (متولد 1942) در فضای فکری ژاپن از 1970 بدین سو، همواره نامی آشنا بوده است. خوانش او از نخستین رمان نویسنده رومانیک ژاپن **ناتسومه سوسه‌کی** (1) به حق عنوان منتقد ادبی را برای **کاراتانی** به ارمغان آورد. خوانشی با الهام از **فوکو** (همان طور که در اثر معروف **کاراتانی** «خاستگاه‌های ادبیات مدرن ژاپن» نشان داده شد) (2) که جایگاه **سوسه‌کی** را هم‌چون یک گنجینه ملی به لرزه در آورد. با کمال اطمینان می‌توان گفت که تفسیر **کاراتانی** از رابطه‌ی دشوار ژاپن با تجدد (3) تاثیر برجسته‌ای بر تاریخ روشنفکری این دوران برجای نهاده است. افزون بر این، دل‌مشغولی انتقادی و پیوسته **کاراتانی** با نظریه‌ی **مارکس** از اواخر دهه‌ی 70 (4) به نقد او بر جامعه ژاپن و فعالیت سیاسی نیز جایگاه ویژه‌ای بخشیده است. **کاراتانی**، «جنبش نوین انجمن‌های همبسته» (NAM) (5) را نه تنها هم‌چون یک روشنفکر برجسته برای فایق آمدن بر «سرمایه، دولت، ملت» پایه‌گذاری کرد، بلکه به سبب فعالیت خود به‌مثابه‌ی سخن‌گوی جنبش ضدهسته‌ای ژاپن نیز به شهرت فراوانی دست پیدا کرد. (6) اما نه تفسیرهای پست‌مدرنیستی او از ادبیات ژاپن، بلکه این گفتگوی انتقادی او با اندیشه‌های مارکسی بود که شهرت او را نزد خوانندگان غربی به ارمغان آورد. بهره‌گیری از نظریه **مارکس** در نگارش «دگرسنجی: درباب رابطه کانت و مارکس» (7) در 2003 در محافل آکادمیک کشورهای انگلیسی زبان مورد استقبال قرار گرفت. بی‌تردید، تلاش در جهت تفسیری دگرسنجش‌گرانه برای «خوانش مارکس از رهگذر کانت و خوانش کانت از طریق مارکس» در فضای بین‌المللی موفقیت زیادی برای او به همراه آورد. او با نگارش «دگرسنجی» و بحث درباره مقاومت در برابر انباشت سرمایه‌داری و سپس از طریق ایجاد شبکه‌های اعطای وام محلی در چارچوب «جنبش نوین انجمن‌های همبسته» هم‌چون یک روشنفکر بین‌المللی به شهرتی فراتر از ژاپن نایل آمد.

انتشار ترجمه انگلیسی آخرین اثر برجسته و نظری **کاراتانی** «ساختار تاریخ جهان»⁽⁸⁾ حتی با استقبال بیش‌تری از «دگرسنجی» مواجه شد. شاید بتوان دلیل این امر را در ادعای استثنایی آن جستجو کرد: به جای تبیین بنیاد تاریخی شکل‌بندی‌های اجتماعی از طریق تولید- دگرگونی مواد طبیعی به محصولات کار انسانی، امری که **مارکس** آن را شالوده‌ی اثر اقتصادی-انتقادی خود قرار داده- **کاراتانی** می‌کوشد که بنیان شکل‌بندی‌های اجتماعی و تحول تاریخی آن را بر پایه‌ی مبادله تحلیل کند. کسانی که در چارچوب مطالعات مارکس‌شناسی همت می‌گمارند از این امر آگاه اند که «آنتی‌نومی بین حوزه‌ی تولید و گردش(یا مبادله)» در شمار مباحث قابل توجه مارکس‌شناسان معاصر قرار دارد. اما برای **کاراتانی** پرسش از این رابطه، با تاکید جدید بر شیوه‌های مبادله، چیزی جز یک سفسطه‌ی روش‌شناسانه نیست. او می‌خواهد در حل معضلی مشارکت کند که مارکسیست‌ها ظاهراً قادر به حل آن نبوده‌اند- مارکسیست‌ها با تاکید بر زیربنای اقتصادی در تولید نمی‌توانند استقلال دولت یا ملت را تبیین کنند. او می‌گوید: «مارکسیست‌ها بر این باور اند که رونمای ایدئولوژیک نظیر دولت یا ملت طبیعتاً با زوال اقتصاد سرمایه‌داری از بین می‌روند، اما واقعیت برخلاف انتظارات آن‌ها به پیش رفته است. آن‌ها در تلاش برای تبیین دولت و ملت از مسیر درست خارج شده‌اند.» (ص 9)

کاراتانی برای این که بتواند «گره بورومی [به گره‌ای دارای سه حلقه توپولوژیک تو در تو گفته می‌شود که گشودن یکی از آن‌ها باعث گشایش دو حلقه دیگر می‌شود. م]» بین سرمایه، ملت، دولت را، که همچون «سازوگرهایی هم دیگر را تکمیل می‌کنند» از هم بگشاید، باید به درک ساختار جهان در شیوه‌های گوناگون گردش نایل آید. (ص 14) تاریخ جهان در الگوی **کاراتانی** دقیقاً از چهار شیوه‌ی مبادله تشکیل شده است: «چهار نوع شیوه‌ی مبادله وجود دارد: شیوه‌ی **الف** که عبارت است از مبادله‌ی متقابل هدایا، شیوه‌ی **ب** متشکل از سلطه و حمایت، شیوه‌ی **ج** شامل مبادله کالا است و بالاخره شیوه‌ی **د** که از سه شیوه‌ی پیشین فراتر می‌رود.» (ص 10)

در این الگو، ملت مطابق است با شیوه‌ی مبادله‌ی متقابل هدایا، دولت برابر است با شیوه‌ی سلطه و حمایت؛ سرمایه همسان است با شیوه‌ی مبادله کالا و شیوه‌ی مبادله‌ی **د** مطابق است با (X/ایکس) - یک شکل‌بندی اجتماعی است که بر بستر ایده‌ی تنظیم‌کننده‌ی کانتی- در جامعه آینده تکوین می‌یابد. کوشش **کاراتانی** در روایت از تاریخ بشری بر شالوده‌ی چهار شیوه‌ی گوناگون مبادله، از حیث کوشش برای فراتر رفتن از محدوده‌ی تاریخ منطقه‌ای یا مرحله‌ای قابل توجه است. او با عزیمت از بحث درباره جوامع چادرنشین، طایفه‌ای و قبیله‌ای نظریه‌ی انقلاب نوسنگی را - او آن را انقلاب یکجانشینی می‌نامد- (ص 35) مورد انتقاد قرار می‌دهد. به نظر او، این کشاورزی و مزرعه‌داری نبود که به یکجانشینی انجامید، بلکه خود یکجانشینی و مبادله‌ی اشکال ویژه‌ی هدایا، پیش‌تر از کشاورزی تکوین پیدا کرده بود. این نظر موجب شد که او مراسم مبادله‌ی هدایا و جادو در جوامع باستانی را (شیوه‌ی مبادله‌ی الف مبادله‌ی متقابل هدایا) به‌عنوان یک خرده نظام جهانی قلمداد کند. از این جا بخش دوم کتاب به یک دوره

گذار در مقیاس بزرگ می‌پردازد: «امپراتوری جهانی» که در آن نقش دولت به‌عنوان غارت‌گر و سازمان‌ده بازتوزیع، به‌مثابه‌ی شیوه‌ی مبادله‌ی سلطه و حمایت مورد واکاوی قرار می‌گیرد. دولت «استبداد آسیایی» چین در دوره‌ی جنگ بین دولت‌ها (403 تا 221 قبل از میلاد) و دولت-شهرهای یونان، روم و مصر در چارچوب این شیوه از مبادله جای می‌گیرند. به همین‌سان سلطنت‌های اروپای قرون وسطی و امپراتوری روم. **کاراتانی** برای نشان دادن این که نقش دولت را نمی‌توان از سرمایه و ملت استنتاج کرد، به تشریح شیوه‌ی مبادله‌ی کالا می‌پردازد، که در واقع در جوامع باستانی و قرون وسطایی هنوز چیره نشده بود. او با بهره‌گیری از رهیافت مکان محور **الرشتاین** و **کریستوفر چیس‌دان**،⁽⁹⁾ تاریخ را بیش‌تر با مفاهیم مکانی هم‌چون مرکز، پیرامون، زیرپیرامون و خارج از نظام جهانی درک می‌کند تا توالی مراحل زمانی، که در آن ساختارهای قدرت کاملاً به‌شکلی متفاوت و صرفاً در رابطه با پیرامون‌های دیگر تکامل می‌یابد. به‌عنوان نمونه، از منظر **کاراتانی**، فتودالیسم خود تجسم شیوه‌ی مبادله‌ی **ب** به شمار می‌رود تا یک مرحله‌ی تاریخی، که از «زیرپیرامون‌های امپراتوری روم سرچشمه گرفته بود» (ص 124)؛ در شهرهای آزاد (نظیر فلورانس در قرن 12) و در جماعت‌های ژرمنی که سرمایه‌ی تجاری می‌توانست تقریباً بدون مانع و مداخله‌ی دولت رشد کند. هم‌پا با این موضوع، همان‌گونه که در بخش دوم گفته شد «مذاهب جهانی» - یعنی یهودیت، مسیحیت، اسلام و بودیسم - را نباید از حیث گسترش منطقه‌ای آن‌ها در نظر گرفت، بلکه بیش‌تر باید به‌مثابه‌ی شیوه‌ی متفاوتی از مبادله **د** یعنی: «پیوند بین خدا و مردم همچون نمونه‌ای از مبادله‌ی متقابل» درک کرد. (ص 138) **کاراتانی** در «نظام جهانی مدرن» یا اقتصاد جهان یعنی واحد سوم، ما را با کارکرد دولت مدرن، سرمایه‌ی صنعتی و ملت به‌عنوان نمونه‌ای از شیوه‌ی مبادله‌ی کالا آشنا می‌کند. در واپسین و چهارمین بخش اثر تحت عنوان «زمان حال و آینده» **کاراتانی** سرانجام چشم‌انداز آینده‌ی یک «جمهوری جهانی» را ترسیم کرده، و از حیث استراتژیک بر ایده‌ی تنظیم‌کننده‌ی **کانت** اتکا می‌کند، یک انقلاب بورژوازی به معنای صلح همیشگی که در مرکز شیوه‌ی مبادله‌ی **د** جلوه‌گر می‌شود.

کاراتانی علاوه بر روایت تاریخی، از منابع نظری در گستره‌ی وسیعی بهره می‌جوید که محدودیتی نمی‌توان برای آن قائل شد: **مارسل موس**، **جیم جاکوبس**، **لوی اشتراوس**، **ماکس وبر**، **زیگموند فروید**، **هانا آرن**ت و **مارتین بوبر**، **توماس هابس** و **کارل ویتفولگ** هم‌چون پشتوانه‌هایی برای تحقیق گسترده‌ی او مورد استفاده قرار می‌گیرند. اما این گفتگو با نظریه‌ی مارکسیستی است که دغدغه‌ی اصلی او را تشکیل می‌دهد. **کاراتانی** می‌کوشد با تاکید بر مدل سه‌گانه‌ی خود یعنی سرمایه، ملت، دولت از همان آغاز علاقه‌ی اصلی خود را در فراتر رفتن از مدل پایه اقتصادی و روبنای ایدئولوژیک به خواننده انتقال می‌دهد. کل برنامه‌ی بازنویسی «ساختار تاریخ جهان» از منظر مبادله را نیز باید در راستا و بستر فکری **مارکس** که او بر آن تاکید دارد، درک کرد - هر چند او [دیدگاه] خود را از این نظریه نیز متمایز می‌کند. موضوع «ساختار تاریخ جهان» واکاوی سازمان‌دهی روابط اجتماعی انسان (یعنی سیاست، اقتصاد، فرهنگ و هنر) با توجه به شرایط محیطی ویژه در سیر زمان است. کل این کتاب، مشحون

از گفتگوی **کاراتانی** با نظریه‌ی مارکسیستی است. اما تعجب‌آور است که بحثی گسترده بر اساس شواهد متنی از آثار **مارکس** بسیار اندک است، مساله‌ای که در این مقاله توضیح داده خواهد شد. در عوض، او در سرتاسر کتاب به خواننده القا می‌کند که «مارکسیست‌ها» مدل زیربنا-روینا را کاملاً پذیرفته‌اند و با اتکا بر شیوه‌ی مبادله با این نظر به مخالفت می‌پردازد- و با ژستی آشنا غالباً بدون استناد به متن،⁽¹⁰⁾ **مارکس** را از خطاهای ایدئولوژیک «مارکسیست‌ها» تفکیک می‌کند. در واقع، این تفکیک دلایل موجهی دارد، **کاراتانی** اما **مارکس** را به‌عنوان سخن‌گوی مواضع خویش معرفی می‌کند. و به‌نظر من، این آن مساله‌ای است که در «ساختار تاریخ جهان» کاستی اصلی محسوب می‌شود: **کاراتانی**، **مارکس** را هم‌چون نظریه‌پرداز مبادله‌ی کالایی ترسیم می‌کند- نه نظریه‌پرداز شکل ویژه‌ای از تولید ارزش که استثمار نیروی کار، پویایی اساسی آن را تشکیل می‌دهد. او در راستای بهره‌گیری از نظریه‌ی **مارکس** برای اهداف خویش رویکرد او را به نظرات خود همسان می‌کند: «جهانی را که **مارکس** می‌کوشید آن را تبیین کند، جهانی بود برآمده از شیوه‌ی مبادله‌ی کالایی». و با تایید ادامه می‌دهد «جهانی که ما در کتاب سرمایه با آن روبه‌رو می‌شویم» (ص 10):

«اقتصاد سرمایه‌داری خود به «روبنای ایدئولوژیک» وابسته است، و نظام گسترده‌ی آن بر پول و اعتبار تکیه دارد. **مارکس** برای توضیح این مطلب، تحقیق خود را نه از شیوه‌ی تولید، بلکه از مبادله کالا آغاز کرد. شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری- به سخن دیگر رابطه‌ی بین کار و سرمایه- از طریق رابطه‌ی بین پول و کالا (شیوه‌ی مبادله) سازمان می‌یابد.» (ص 4)

کاراتانی به جای این‌که موضوع اصلی نقد **مارکس** بر اقتصاد سیاسی را به‌عنوان عنصر تکوینی نظریه‌ی خود به کار گیرد، در عوض می‌کوشد که از اهمیت روند تولید بکاهد.⁽¹¹⁾ در این مقاله، من دقیقاً برعکس، توضیح می‌دهم که او در اثر «ساختار تاریخ جهان» در استفاده از نقد **مارکس** بر اقتصاد سیاسی به‌ویژه نظریه‌ی ارزش، پول، ارزش اضافی و سرمایه با جوهر انتقاد او بر تولید ارزش اضافی از طریق استثمار در یک راستا قرار ندارد؛ استثماری که در ذات شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری نهفته است. من نشان خواهم داد بهره‌گیری **کاراتانی** از **مارکس**، برخلاف تمام دلایل و شواهد متنی او قرار دارد، و بنابراین قرائتی غیرموجه و برخلاف گزاره‌های اصلی مارکسی، به خصوص تولید ارزش اضافی محسوب می‌شود. من قبل از شرح این موضوع و پیش‌شرط‌های نظری آن، ترجیح می‌دهم به واکاوی روش آن در کتاب او بپردازم.

مساله‌ی روش

به‌نظر می‌رسد توان نوآوری نظری **کاراتانی**، هنگامی که بین ظرفیت تحلیلی شیوه‌های مبادله و در عین حال بر «گره بورومی» سرمایه، ملت، دولت تاکید می‌کند، در تنش غریبی قرار دارد. به‌طور قطع، می‌توان گفت که این تنش در سرتاسر این اثر حضور دارد؛ اما به هیچ وجه، تنها دشواری روش‌شناسی در ساختار این اثر به شمار نمی‌رود. در قسمت‌های بعدی، من نه‌تنها به مسایل

روش شناسانه، بلکه هم‌چنین بر دشواری‌های منطقی و واقعی کتاب **کاراتانی** می‌پردازم. اما، باید توجه کرد این با سطوح متفاوت استدلال اصلی او در «ساختار تاریخ جهان» مربوط می‌شود- یعنی به جای این که این مسایل از منظر شیوه‌های تولید مورد مذاقه قرار گیرد، بیش‌تر از دریچه‌ی شیوه‌های مبادله بررسی می‌شود.

به‌طور خلاصه، مشکل **کاراتانی** سه جنبه دارد: **نخست**، او در چارچوب نظری خود باید قادر باشد قدرت توضیحی شبکه‌ی شیوه‌های مبادله الف، ب، ج، د (X) را در پیوند با شبکه‌ی شکل‌بندی مدرن اجتماعی (ص 9 تابلو یک) سرمایه، ملت، دولت و جامعه آینده‌ی منطبق بر آن شیوه‌های مبادله ثابت کند. اما سرمایه، ملت، دولت نه تنها اشکال تاریخی منطبق بر شیوه‌های مبادله‌ی الف، ب، ج را مشخص می‌کند، بلکه علاوه بر آن ساختار سازمان‌یافته سرمایه به‌تنهایی را نیز تعیین می‌بخشد. در نزد **کاراتانی** عناصر هر دو مدل هنگامی مساله را بسیار دشوارتر سازد (ص 84)، که «متقابلا به یک‌دیگر» وابسته اند، بر «ضد یک» دیگر نیز عمل می‌کنند، اما نه دولت به‌تنهایی بر غارت و «تجدید توزیع» (شیوه‌ی ب) استوار است، و نه «مبادله‌ی کالا» (شیوه‌ی ج) با سرمایه پیوند دارد. به علاوه، در حالی که کاراتانی ادعا می‌کند که یک شیوه‌ی مبادله، زمانی «سلطه» پیدا می‌کند که «یک جهش بزرگ» رخ داده باشد (ص 103)- یعنی جهش از ملت به دولت یا از دولت به سرمایه- این نکته ناروشن باقی می‌ماند که رابطه‌ی شیوه‌ی مبادله با شکل‌های نظام‌های اجتماعی کدامست: آیا سرمایه، ملت، دولت تاریخا از شیوه‌های مبادله استنتاج شده‌اند، یا یک شیوه‌ی مبادله صرفا زمانی به «شیوه‌ی مسلط» بدل می‌شود (ص 103) که شبکه‌ی سرمایه، ملت، دولت پیش‌تر وجود داشته باشند؟ بنابراین سودمندی روش شناسانه این روابط به ارزش توضیحی آن‌ها وابسته است، که امری است ناروشن.

دوم، تلاش او برای توضیح «ساختار تاریخ جهان» با مقولاتی که جوامع باستان و پیشامدرن را از لحاظ شبکه‌ی سرمایه، ملت، دولت توضیح می‌دهد با دشواری منطقی در تاریخی بودن آن‌ها مشخص می‌شود، یعنی ظهور این مقولات در چارچوب جامعه بورژوازی. این دشواری عمدتا در مفهوم فراتاریخی کالا-سرمایه نزد **کاراتانی** بازتاب می‌یابد. مفهوم کالا با نظام پیشامدرن فئودالی، روم باستان و جوامع برده‌داری یونان انطباق دارد: «نظام‌های برده‌داری و سرواژ هر دو هم‌چون اشکال تولید کالایی رشد می‌کنند».⁽¹²⁾ (ص 10) بدین‌سان، مفهوم سرمایه نیز از حیث تاریخی غیرمشخص و به یک مقوله‌ی عام و فراتاریخی تبدیل می‌شود. به نظر **کاراتانی** برای تمام جوامع که در آن پول وجود دارد مقوله‌ی سرمایه به کار می‌رود- و این در عمل شامل تمام شکل‌بندی‌های اجتماعی بشری می‌شود. بنابراین، انباشت سرمایه نه به‌عنوان حرکت خودپوی سرمایه برآمده از ترکیب ویژه‌ی عوامل اجتماعی، سیاسی، بلکه با مفهوم فراتاریخی قدرت پیوند دارد: «تا جایی که پول در هر زمان و در هر کالایی از قدرت مبادله برخوردار است، انگیزه برای انباشت پول و عملکرد مربوط به آن را فراهم می‌کند. این خاستگاه سرمایه به شمار می‌رود... تمایل برای ارزش‌های مصرفی (اشیاء) کمتر موجب انباشت سرمایه می‌شود تا گرایش برای قدرت» (ص 94). بدین ترتیب، برای **کاراتانی** سازمان‌دهی ویژه‌ی کار در جوامع سرمایه‌داری- و همراه با آن تفاوت بین کار مجرد و مشخص انسانی- امری است بی‌معنا: در نزد او اشکال کار هم‌چون کار مشخص به شمار می‌آیند. بنابراین ویژگی تولید سرمایه‌داری موضوعی نفرت‌برانگیز است، و مشاهده

خواهیم کرد که چگونه این انسداد مفهومی در باب کار و روند تولید به دشواری‌های منظم و پی در پی در دیدگاه **کاراتانی** منجر می‌شود.

به‌علاوه، دولت و ملت نیز همانند سرمایه، در هیچ جایی از اثر به‌مثابه‌ی شکل‌بندی‌های تاریخی نظریه‌پردازی نشده‌اند. بر همین سیاق، تمام طرزتلقی روش‌شناسانه و گرایش **کاراتانی** در تاریخی ندیدن آن‌ها نمودار می‌شود.

نکته‌ی سوم و از همه مهم‌تر، تنشی بین مدل‌های تبیینی متفاوت **کاراتانی** وجود دارد. در مورد صورت‌بندی مجدد **کاراتانی** (یا بازسازی) از نظریه **مارکس**-تاکید بر شیوه‌ی مبادله به جای شیوه‌ی تولید-انتظار می‌رود که این شکل از تبیین نتایج بیش‌تری دربر داشته باشد. به سخن دیگر، او باید قادر باشد به این پرسش پاسخ دهد هنگامی که، ما به جای شیوه‌های تولید، شیوه‌های گردش را برمی‌گزینیم، این شکل از تبیین از حیث نظری چه امتیازی دارد؟ مطمئناً **کاراتانی** آن‌گاه که می‌گوید «تلاش برای یافتن راهی که از شرایط موجود فراتر برود» به این مساله پاسخ روشنی ارائه کرده است. (ص 10) به نظر **کاراتانی** «تاکید بر تولید و غفلت از گردش موجب از بین رفتن جنبش‌هایی می‌شود که با روند انباشت سرمایه سرستیز دارند». (ص 291) اما همان‌گونه که من در پایان این مقاله نشان خواهم داد تردیدی فراوانی در موفقیت چنین راه‌حلی، در ایجاد رابطه‌ی بین این هدف (یعنی فراتر رفتن از شرایط موجود و بازکردن «گره بورومی» سرمایه، ملت، دولت) و وسایل رسیدن به آن-درک تاریخ جهان به عنوان تاریخ شیوه‌های متفاوت مبادله و تاکید بر مبارزه سیاسی بر سر گردش- وجود دارد.

اما حتی اگر با این امر موافق باشیم که کارکرد تبیینی شیوه‌ی مبادله ناروش و استفاده‌ی آن از نظریه **مارکس** ناموفق است، آیا یک قرائت با نیت خوب با تاکید بر شیوه‌های مبادله، بدون اتکا به شیوه‌های تولید، بهتر از **مارکس** به درک «ساختار تاریخ جهان» یاری می‌رساند؟ این امر وابسته به آن است که مفهوم «شیوه‌ی مبادله» چگونه فهمیده شود. این نکته‌ای است که ما را به مساله‌ی کارایی مفهومی هدایت می‌کند. واقعیت این است که او هیچ‌جا تامل مفهومی - نظری درباره‌ی این مساله کلیدی یعنی اصطلاح «مبادله» ارائه نمی‌کند. در عوض، خواننده به راهی پُر پیچ و خم کشیده می‌شود که مفهوم مبادله بر انواع بسیار گوناگون از شکل‌های زندگی دلالت می‌کند: همان‌گونه که در بالا اشاره شد نه تنها «غارت و بازتوزیع دولت معرف یک شیوه‌ی مبادله محسوب می‌شوند یعنی (شیوه‌ی ب)، بلکه هم‌چنین مسایل بسیار متفاوتی هم‌چون مذهب، جنگ‌ها، خون‌خواهی، تابوی زنا با محارم نیز نمونه‌هایی از اشکالی از مبادله به شمار می‌روند. مطمئناً درک خون‌خواهی در جوامع باستانی به‌عنوان شکلی از «مبادله‌ی متقابل» (شیوه‌ی الف) بسیار دور از موضوع نیست، و هم‌چنین می‌توان به راه‌های در نظر گرفتن جنگ و مذهب به مثابه‌ی «مبادله‌ی متقابل» نیز تامل کرد.»⁽¹³⁾ اما کاربرد و تعمیم بی‌رویه مفهوم مبادله، توانایی تحلیلی آن را از بین برده، تبیین مساله را نامعین کرده، و هدف انتقادی را نامشخص می‌سازد.

به نظر می‌رسد که **کاراتانی** نیز در برخی از قطعه‌ها به فقدان ارزش تبیینی-تشریحی مفهوم مبادله آگاهی دارد، و به جای آن می‌خواهد مفاهیم قدرت و سلطه را برنشانند: «بدین‌سان یک شکل‌بندی اجتماعی واحد به‌عنوان ترکیبی از سه شیوهی مبادله‌ی متفاوت به وجود می‌آید (قدرت نظامی، پول و دولت) - یا سه شکل متمایز قدرت که از این اشکال مبادله نتیجه می‌شود...» (ص 83). در بند زیر مفهوم مبادله بر ایده‌ی سلطه استوار است: «...شیوهی مبادله‌ی **ب** که در جوامع دارای دولت چیره است یک رابطه‌ی تابعیت و حمایت به شمار می‌رود. این نیز یک رابطه‌ی دو سویه است (متقابل): «حاکمان در برابر تابعیت کسانی که تحت سلطه آن قرار دارند حمایت خود را ارائه می‌کنند (ص 129). اما نگارش تاریخ انسان از منظر سلطه بارها انجام گرفته است. **کاراتانی** این خط استدلال را انتخاب نمی‌کند، حتی اگر مفهوم مبادله قادر نباشد به ارائه یک چارچوب تبیینی-انتقادی ارائه کند. بنابراین در سطح منطقی دشوار است که دریابیم این نقطه‌نظر جدید **کاراتانی** چه دست‌آوردی در بر دارد.

اما فقدان دقت مفهومی، انکشاف استدلال **کاراتانی** را مختل می‌سازد- روایت دوباره‌ی تاریخ بشر از منظر مبادله- مطمئناً طرزتلقی از فنون کشاورزی، ساختار اقتصادی- سیاسی و تاریخ فلسفه‌ی یونان باستان جالب و آموزنده است. همین‌گونه، بحث او درباره تحول از چندخدایی به تک‌خدایی در مصر باستان که **امان هوتپ** چهارم آن را به اجرا در آورد؛ یا بررسی گسترده‌ی او از نظام کنسولی روم و تحول شهرهای آزاد در فئودالیسم که «زایش اقتصاد سرمایه‌داری» به شمار می‌روند (ص 121). کوشش او در جهت پرداخت مقوله‌ی قوم‌شناسانه⁽¹⁴⁾ (این امر یادآور تئوری فرهنگی فیلسوف زمان جنگ ژاپن **واتسوجی تت سورو** است 1960-1889) - تقسیم امپراتوری جهان به انواع قوم‌شناسانه‌ی «آبیاری» (آسیای غربی و شرقی، پرو و مکزیک)، «دریانوردی» (یونان و روم)، «چادرنشینی» (مغول‌ها) و تجاری (اسلام) - می‌تواند تاریخ منطقه‌ای را از زاویه دیگر بنگرد. این پرسش اما باقی می‌ماند که توضیح موشکافانه فرهنگ‌های متفاوت و تحول آن‌ها با موضوع کتاب از نظر احساسات اخلاقی، زیبایی‌شناسانه -جایی که دولت با «فهم»، ملت با «تخیل» و سرمایه با «احساس» هم‌سان می‌شوند- و ایده‌آلیسم پیش‌آلمانی چه دخلی با یک‌دیگر دارند، امری که در این باره خواننده کاملاً سردرگم رها می‌شود.

در بخش بعدی، من از ملاحظات روش‌شناسانه می‌گذرم و هدف **کاراتانی** از مداخله‌ی نظری را مورد واکاوی قرار می‌دهم.

مارکس آغشته به ابهام: (ارزش اضافی) پول، سرمایه و طبقه در نظریه کاراتانی

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، گفتگو با نظریه‌ی **مارکسی** به‌ویژه در گستره‌ی نقد اقتصاد سیاسی، نظریه ارزش، پول و سرمایه و مهم‌تر از همه ارزش اضافی مشارکت نظری **کاراتانی** را نشان می‌دهد. هدف او نشان دادن سازوکار شکل‌بندی اجتماعی نوین در شیوه‌ی مبادله‌ی کالایی، ارائه مخرج مشترک در باب نظریه پول، ارزش، ارزش اضافی، سرمایه و طبقه است. این امر به خودی‌خود موضوعی نیست که موجب آشفتگی فکر شود، و این اختلاف روشن به‌خوبی می‌تواند در رویکرد نظری **مارکس** مورد

بحث قرار گیرد. اما به نظر من، نه تنها ادعا و نقطه‌عزیمت **کاراتانی** در راستای دیدگاه **مارکس** قرار ندارد، بلکه برعکس، برداشت او از مقولات ارزش (اضافی)، پول و سرمایه، انحرافی اساسی از نظرات **مارکس**، به شمار می‌رود. من بعد از معرفی استدلال **کاراتانی** نشان خواهم داد که درک او از مبادله‌ی کالا چگونه و از چه جهت با نظریه مارکس در تضاد قرار دارد، به‌ویژه از حیث نظریه - مساله - استثمار. من نشان خواهم داد که هدف مداخله نظری **کاراتانی** تحریف نقد استثمار در روند تولید، و جایگزینی آن با یک نظریه اجتماعی مبتنی بر آزادی مبادله است، و از رهگذر آن، انگیزه‌ی انتقادی برنامه‌ی **مارکس** را نفی می‌کند. نکته‌ی اصلی در این بخش این است که بهره‌گیری **کاراتانی** از دیدگاه مارکس را نمی‌توان با شواهد متنی مورد تایید قرار داد.⁽¹⁵⁾

اولین قطعه‌ای که **کاراتانی** در آن مساله‌ی طبقه، تولید مازاد و انباشت را مورد بررسی قرار می‌دهد، تولید و روند کار به‌عنوان مفاهیم تفسیری و انتقادی نفی می‌شود:⁽¹⁶⁾

«انباشت سرمایه نه از طریق جبر فیزیکی یکی بر دیگری، بلکه از طریق مبادله‌ها انجام می‌گیرد. مبادله‌هایی که بر توافق متقابل مبتنی است. این موضوع، از رهگذر تفاوتی که طی مبادله در بین نظام‌های مختلف ارزش تحقق می‌یابد، ممکن است.⁽¹⁷⁾ این به آن معنا نیست که این مبادله‌ها موجب تفاوت بین فقیر و غنی نمی‌شود، البته که این تفاوت ایجاد می‌شود. بدین‌سان شیوه‌ی مبادله ج (مبادله کالا) روابط طبقاتی را به وجود می‌آورد که از روابط رتبه و مقام که از طریق شیوه‌ی مبادله‌ی سلطه و حمایت شکل می‌گیرند سرشتی متفاوت داشته، هرچند که این دو غالباً با یک‌دیگر پیوند دارند.» (ص 7)

اما در چارچوب نظرات «کاراتانی» تفاوت بین «غنی و فقیر» دخیلی به جدایی کارگران از وسایل تولید ندارد. در این نظام فکری، فروش نیروی کار به‌عنوان تنها منبع درآمد هم قابل توضیح نیست. در نتیجه، موضوع فقر و تولید پیوسته‌ی آن، چه به‌عنوان یک پدیده ساختاری، چه از حیث تاریخی، صرف‌نظر از اهمیتی که برای نظام اجتماعی مدرن داراست، هیچ‌گاه در این اثر مورد بحث قرار نمی‌گیرد. خواهیم دید که این شکاف مجدداً در نظریه‌ی ارزش اضافی کاراتانی خودنمایی می‌کند. در حال حاضر کافی است دریابیم که در نظام فکری **کاراتانی** جایی برای مفهوم فقر و رابطه‌ی آن با استثمار در روند تولید وجود ندارد. علی‌رغم نظر **کاراتانی** درباره‌ی فراتاریخی بودن کالا، او در عوض، می‌کوشد توضیح دهد که «مبادله‌ی کالا عامل تعیین‌کننده در روند ارزش‌افزایی سرمایه است. شخصی که مالک پول است می‌کوشد از طریق مبادله‌ی کالا، پول بیش‌تری انباشت کند. این فعالیت سرمایه، شکلی از حرکت ارزش‌افزایی پول محسوب می‌شود.» (همان‌جا) از این رو، نظریه‌ی طبقه **کاراتانی** با درک او از مبادله‌ی کالا پیوند دارد، درکی که به نحو سامان‌یافته، وابستگی متقابل تولید سرمایه و تولید فقر را در نظر نمی‌گیرد. او با حذف مفهوم استثمار، درک صحیح از مختصات سرمایه را مخدوش می‌کند. این امر در مورد نظریه‌ی ارزش و پول **کاراتانی** نیز صادق است.

«مارکس در بسیاری از نکات، پیرو اندیشه‌ی اقتصاددانان کلاسیک است. به‌عنوان نمونه، او جوهر ارزش کالاها را «کار مجرد» یا «کار اجتماعی» می‌نامد. اما او در سرمایه ثابت می‌کند که ارزش نسبت به کالا چیزی ذاتی نیست، برعکس، ارزش صرفاً در جریان

مبادله یک کالا با کالای دیگر خود را نشان می‌دهد. به سخن دیگر، از طریق شکل ارزشی. این بدان معناست که ارزش کالا صرفاً از نظر رابطه‌ی آن کالا با سایر کالاها فهمیده می‌شود.» (ص 85)

اما **کاراتانی** تحلیل **مارکس** در فصل‌های اولیه سرمایه در باره‌ی «چگونگی، چرایی و از چه طریقی»⁽¹⁸⁾ پول را نادیده می‌گیرد. به‌همان‌سان که به تعریف **مارکس** از پول به‌عنوان «تجسم مستقیم تمام انواع کارهای بشری» چشم فرو می‌بندد.⁽¹⁹⁾ درک **کاراتانی** از پول درکی کاملاً کارکردی است مبنی بر این که یک کالا می‌تواند در مقابل کالای دیگری مبادله شود،⁽²⁰⁾ از این‌رو، تبدیل کار مشخص و مستقیم برای تولید یک کالا به کار مجرد و برابر انسانی را که به واسطه‌ی عمل مبادله تحقق می‌یابد، در نظر نمی‌گیرد. او هم‌چنین رابطه‌ی بین پول و کار انسانی و پیچیدگی خصلت بت‌واره‌ی پول را هم‌چون یک رابطه‌ی اجتماعی در نمی‌یابد، رابطه‌ای که به شکلی مادی و «پیکریافته» ظهور می‌کند. به‌نظر می‌رسد نقل‌قول **کاراتانی** از قطعه‌ی **مارکس** با یک داوری کاملاً غلط از محتوای انتقادی آن بی‌معنا می‌شود: «در ابتدا به‌نظر می‌رسد که یک کالا به پول تبدیل می‌شود چون کالاهای دیگر همگی ارزش خود را در آن بیان می‌کنند، بلکه برعکس، ظاهراً به‌نظر می‌رسد که چون این کالا پول است سایر کالاها ارزش خود را در این کالای ویژه نشان می‌دهند. در این روند، حرکتی که نقش میانجی را بازی می‌کند در نتایج خود از نظر پنهان می‌شود و اثری از خود به جای نمی‌گذارد».⁽²¹⁾ وانگهی، به ذهن **کاراتانی** این موضوع خطور نمی‌کند که «در این روند، حرکتی که نقش میانجی را بازی می‌کند» تجریدی است از شرایط کار و تولید کالاها. به‌علاوه، **کاراتانی** اصرار دارد که «قدرت پول مبتنی بر قرارداد اجتماعی است»، اما توضیح نمی‌دهد پس «قدرت پلید پول» چگونه شکل می‌گیرد؟ بدین ترتیب، او نکته اصلی درباره‌ی تکوین پول را ناگفته باقی می‌گذارد: در تولید سرمایه‌داری کار فردی و خصوصی باید خصلت اجتماعی کسب کند، یعنی تولید ارزش. پول به‌عنوان معادل عام «تمام جهان کالاها»⁽²²⁾ در این جا وساطت اجتماعی را سازمان‌دهی و تضمین می‌کند. طبق ادعای **کاراتانی** به‌همین دلیل ارزش «صرفاً از طریق مبادله‌ی یک کالا با کالای دیگر تجلی پیدا می‌کند». طبق نظر **مارکس** در گروندریسه:

«... این که محصول کار ویژه، باید خود را از حیث اجتماعی هم‌چون عینیت یافتن کار عام بیان کند و به شکل یک شئی (پول) در آید، و انحصاراً هم‌چون عینیت بلاواسطه طی کار عام جلوه کند. به همین‌سان کار عام اجتماعی از رهگذر همین فرآیند به شکل یک شئی خارجی یعنی پول تثبیت می‌شود- این تعیین‌ها محرک اصلی و نبض تپنده‌ی گردش را تشکیل می‌دهند».⁽²³⁾

اما اگر پول صرفاً وسیله‌ای است فنی برای وساطت بین کالاهای متفاوت، پس ما می‌توانیم بدون نقش مرکزی نظریه ارزش **مارکس**، یعنی نظریه‌ی ارزش کار نیز مساله را تبیین کنیم. در نتیجه، آن‌چه که ما از **کاراتانی** می‌آموزیم این است که برای شکل‌گیری پول به درک نظریه‌ی ارزش کار نیازی نداریم. (ص 86) اما، توضیح پول به‌عنوان معیار اندازه‌گیری، این امر را که کالا با چه چیزی باید سنجیده شود، مخدوش ساخته- و از آن «اثری» بر جای نمی‌ماند. این بدان معنا نیست که ما باید کورکورانه از

اصطلاح‌های مارکس که وجودشان به هر حال پرسش‌برانگیز است بهره بگیریم. این بیش‌تر بدان معناست که برای فهم «جوهره‌ی» تلاش مارکس برای طرح مساله- ارزیابی کنیم که آیا تلاش برای طرح پدیده‌ی پول جدا از کار انسانی قادر است تمامی پیچیدگی‌هایی را دریابد که در برخورد با وظیفه‌ی عظیم فهم شالوده‌ی اجتماعی سرمایه‌داری لازم است؟

ارزش اضافی در سرمایه‌داری تجاری

اما این نظریه‌ی عام **کاراتانی** در خصوص ارزش اضافی است که ادعاهای مختلف را در برابر هم قرار می‌دهد. در این‌جا کل برنامه‌ی انتقال از شیوه‌ی تولید به شیوه‌ی مبادله تاثیر نظری خود را به معرض نمایش می‌گذارد. نظریه‌ی ارزش اضافی در دو گام معرفی می‌شود: گام اول تولید ارزش اضافی را در عصر سرمایه تجاری مورد بحث قرار می‌دهد، و گام دوم در عصر سرمایه‌ی صنعتی. (24)

نخست به نظریه‌ی ارزش اضافی **کاراتانی** در عصر سرمایه‌داری تجاری می‌پردازیم:

در روند گردش پول-کالا-پول دوم (پول + پول اضافی) ارزش اضافی (پول اضافی) از کجا به دست می‌آید؟ به قول قدیمی‌ها از «خرید ارزان و فروش گران» حاصل می‌شود. آیا همان‌گونه که **اسمیت** معتقد است این امر به مبادله‌هایی نابرابر و ناعادلانه نیاز دارد؟ مطمئن این امر برای یک نظام ارزشی یکسان صادق است، اما در مواردی که تجارت بین نظام‌های ارزشی متعدد و متفاوت انجام می‌گیرد، اگر هر مبادله واحدی برای ارزش‌های برابر باشد، امکان خرید ارزان و فروش گران وجود دارد... این بدان معناست که یک کالای واحد در نظام‌های ارزشی متفاوت، قیمت‌های متفاوتی دارد. به‌عنوان نمونه، چای و ادویه‌جات در هند و چین ارزان بودند، اما در اروپا گران. چون آن‌ها نمی‌توانستند آن را تولید کنند. اگر تاجری این اقلام را ارزان می‌خرد و با فروش آن سودی کسب می‌کرد، آیا از طریق مبادله‌ی نابرابر سودی نامشروع به دست آورده بود؟ این تاجر در هر منطقه به مبادله‌ی برابر و به تقابلی زیرجلکی متوسل نشده بود. به‌علاوه، رفتن به مسافرت در سرزمینی دور دست با خطر همراه بود و نظیر کشف کالاهای جدید، به اطلاعات و استعداد نیاز داشت. این تاجر حق دارد که فکر کند سود به دست آمده از طریق تجارت، پاداشی عادلانه برای فعالیت‌های اوست. (25) (ص 97-98)

به نظر می‌رسد مطابق نظریه **کاراتانی**، دفاع از «مبادله‌های برابر در هر منطقه» دشوار باشد. زیرا انباشت سرمایه که پیش‌تر توضیح داده شد، بر خرید و فروش نیروی کار، بر «توافق متقابل» و مبادله‌ی مساوی و برابر متکی است، (26) درک **کاراتانی** از ارزش اضافی در این‌جا با ناتوانی او در پذیرش استخراج کار اضافی و ارزش اضافی و ویژگی یگانه‌ی کالای نیروی کار-توانایی کالای نیروی کار در تولید ارزشی مافوق از آن‌چه که برای بازتولید خود آن لازم است، یا بیش‌تر بودن ارزش مصرف آن در روند تولید نسبت به ارزش مبادله‌ی آن در روند گردش- با نظریه‌ی مطلوبیت نهایی مکتب نئوکلاسیک مطابقت دارد. مطمئن **مارکس**

خود این پرسش را مطرح می‌کرد که چگونه بدون نفی عواید مبادله‌ی برابر، استخراج ارزش اضافی ممکن است. این درست است که در هر مبادله‌ی کالایی، مالک کالای نیروی کار در خصوص ارزش مصرف آن حقی ندارد. او تنها نسبت به ارزش مبادله‌ی آن حق دارد: مزد او. و ظاهراً به همین دلیل مزد بیان‌گر ارزش نیروی کار است و در این مورد مبادله‌ی برابر انجام می‌گیرد. اما به همین دلیل، در نظریه‌ی **مارکس**، ارزش اضافی را نمی‌توان از جادویی که در روند تولید انجام گرفته است تجرید کرد- در همین جاست که استثمار انجام می‌گیرد، جادوی کالایی که ارزش مصرفی آن خود ارزش می‌آفریند. بنابراین «معما» زمانی حل می‌شود که ما ظرفیت‌های ویژه‌ی کالای نیروی کار را تحلیل کنیم. نتیجه حل این معما این است که «استثمار و مبادله‌ی برابرها، با یک دیگر تناقضی ندارند».⁽²⁷⁾

برخلاف این، هسته‌ی عمومی نظریه‌ی **کاراتانی** در باب ارزش اضافی این است که مفهوم «نظام‌های مختلف ارزشی» را که به فرض از گردش نتیجه می‌شود، جایگزین نظریه ارزش اضافی **مارکس** در مورد استثمار در روند تولید می‌سازد. **کاراتانی** می‌کوشد که به‌طور قطع نشان دهد چگونه مازاد در معامله‌ی تجاری از «تفاوت مکانی» در تجارت راه دور کسب می‌شود: «ارزش‌های اضافی معتدبه زمانی تولید می‌شوند که دو نظام از حیث مکانی دور از یک دیگر اند-یعنی تجارت از راه دور... به‌طور خلاصه، سود سرمایه‌ی تجاری از تفاوت مکانی حاصل می‌شود، و به همین علت این شکل از تجارت در فاصله‌های دور انجام می‌گیرد».^(ص 84)

نیازی نیست که به عقب و به **مارکس** برگردیم تا دریابیم که یک نظریه‌ی عام ارزش اضافی که بر «خرید ارزان و فروش گران» -حتی اگر صرفاً به سرمایه‌ی تجاری نسبت داده شود- استوار است، از درکی ناقص از ارزش اضافی در روند تولید بر می‌خیزد، نه در روند گردش. نکته‌ی طنزآمیز این است که نه **مارکس**، بلکه **ریکاردو** در پاسخ خود به **ژان باتیست سه** از پیشاپیش نظر **کاراتانی** را رد کرده است- **مارکس** بدون تفسیر بیش‌تر در پاورقی در کتاب سرمایه مجلد دوم به این نکته اشاره می‌کند:

«**ریکاردو** از **سه** نقل می‌کند که این یکی از مواهب بازرگانی است که هزینه‌های حمل و نقل محصولات را افزایش داده یا ارزش‌شان را بالا برده است[**سه** می‌گوید]: «بازرگانی به ما امکان می‌دهد کالایی را در جایی که هست، به دست آوریم و آن را به محل دیگری که مصرف می‌شود، حمل کنیم. بنابراین، بازرگانی این قدرت را به ما می‌دهد که بر حسب کل تفاوت قیمت کالا در نخستین محل، و قیمت آن در دومین محل، ارزش کالا را افزایش دهیم». **ریکاردو** در این جا خاطرنشان می‌کند: «بسیار خوب، اما این ارزش افزوده چگونه به کالا داده می‌شود؟ ابتدا با افزودن مخارج حمل و نقل به هزینه‌های تولید؛ سپس [با افزودن] سودی که تاجر به سرمایه‌ی پرداختی به دست می‌آورد. این کالا فقط به این دلیل با ارزش‌تر است که بیش از آن که توسط مصرف‌کننده خریده شود، کار بیش‌تری صرف تولید و حمل و نقل آن می‌شود، نباید این را به عنوان یکی از امتیازات بازرگانی بدانیم».⁽²⁸⁾

چای برای تاجر ارزان تمام می‌شود، چون نیروی کار ارزان است. کل ارزش چای تولید شده در سال صرفاً هنگامی می‌تواند ارزان توزیع شود که به گردآوران بوته‌ی چای و سایر کارگرانی که در روند تولید کار می‌کنند(کارگران بسته‌بندی، کارگران حمل و نقل و

کارگران تدارکاتی) ارزشی معادل آن چه که تولید می‌کنند پرداخت نشود. بنابراین، این که تاجر چای را به که و در کجا می‌فروشد کاملاً بی‌اهمیت است. مسأله‌ی حایز اهمیت شرایطی است که چای در آن تولید می‌شود.

در قطعه‌ی بعدی به‌نظر می‌رسد که **کاراتانی** از ادعای اولیه‌ی خود مبتنی بر «خرید ارزان و فروش گران» بین مکان‌های مختلف به‌عنوان تنها منبع سود عقب‌نشینی می‌کند و می‌گوید:

«سرمایه‌ی تجاری تنها بر تفاوت مکان تکیه نمی‌کند، بلکه هم‌چنین از اختلاف زمانی میان نظام‌های ارزشی نیز بهره می‌برد. به‌عنوان نمونه، سرمایه‌ی تجاری روند تولید خود برای افزایش بارآوری کار را به‌طور موثر سازمان‌دهی می‌کند- به سخن دیگر زمان کار لازم(اجتماعی) برای تولید یک کالا را کاهش می‌دهد. او سپس این محصول را که هزینه‌ی تولید آن کاهش یافته است در تجارت آن سوی دریاها به قیمت گزاف به فروش می‌رساند، و از رهگذر آن به ارزش اضافی دست می‌یابد.» (ص 185)

کاراتانی مجدداً از مسیر خود خارج می‌شود و از این‌که یک چیز را به نام خود آن چیز بنامد سر باز می‌زند، او به مفهوم مبهم «اختلاف‌های زمانی بین نظام‌های ارزشی» تکیه می‌کند، در حالی که سزاوار بود خاستگاه ارزش اضافی نسبی و در کنار آن تضاد اصلی سرمایه را مورد بررسی قرار می‌داد، یعنی منشاء سود زمان کار مصرف شده در روند تولید است، و باید برای به حداقل رساندن هزینه‌های تولید این زمان کاسته شود.⁽²⁹⁾ در واقع، عامل زمان در تولید ارزش اضافی نقش مهمی به عهده دارد- اما نه به‌طریقی که کاراتانی تصور می‌کند: این هزینه‌ی نیروی کار است هزینه‌ی تولید را کاهش می‌دهد. این کاهش به‌خصوص برای تولید ارزش اضافی نسبی تعیین‌کننده است، یعنی منشاء نمونه‌وار ارزش در اواخر دوره سرمایه‌داری صنعتی که کاراتانی صرفاً به‌طور خلاصه به آن اشاره می‌کند. برای تولید ارزش اضافی نسبی، استفاده بیش‌تر از ماشین‌آلات، نوآوری فنی، به افزایش بارآوری و کاهش ارزش کالای نیروی کار می‌انجامد. اثرات بحران‌زای این اقدام در سال‌های اخیر خود را نشان داده است.⁽³⁰⁾ اما مجدداً پیوند استخراج ارزش اضافی در روند کار با انباشت در درک از ارزش اضافی نسبی از سوی کاراتانی نادیده گرفته می‌شود. برعکس، او در این سطح، به همان‌گویی در می‌غلطد: «... این شکل از سرمایه[سرمایه‌ی صنعتی] بدون وقفه به نوآوری فنی نیاز دارد، چون ارزش اضافی نسبی در سرمایه‌داری صنعتی از افزایش بارآوری کار مشتق می‌شود.» (ص 305) اما به نظر کاراتانی بارآوری بیش‌تر نتیجه‌ی نوآوری فنی نیست، [چون] سرمایه‌ی ثابت ارزش جدیدی اضافه نمی‌کند.

ارزش اضافی در سرمایه‌داری صنعتی

اما نظریه‌ی عمومی ارزش اضافی کاراتانی جنبه‌ی دومی نیز دربر دارد: تولید آن در شرایط سرمایه‌داری صنعتی. به نظر کاراتانی تمایز سرمایه‌ی تجاری با صنعتی برای درک خصوصیات سرمایه‌ی صنعتی نقش اساسی ایفا می‌کند. خصوصیت عمده‌ی آن ظهور نیروی کار به‌عنوان کالا است. اما، بار دیگر مفهوم کالای نیروی کار دارد از منظر روند گردش در نظر گرفته می‌شود. چون «...اگر صرفاً به روند تولید نگاه کنیم، صفات ویژه‌ی کالا هرگز دیده نمی‌شود. چون سرمایه‌ی تجاری هم کارگران مزدبگیر را به استخدام

خود در می‌آورد؛ استفاده از کارگران مزدبگیر به خودی خود خصلت متمایز سرمایه‌ی صنعتی را مشخص نمی‌کند.» (ص 186) پس،

چه چیزی خصلت ویژه‌ی پرولتاریای صنعتی را مشخص می‌کند؟

«پرولتاریای صنعتی به‌طور عام با برده‌ها، سرف‌ها و سایر اشکال کار مزدی از این جهت تفاوت دارد که آن‌ها آن‌چه که خود تولید کرده‌اند دوباره می‌خرند... کارگران با خریداری محصول کار خود موجب دوام سرمایه‌ی صنعتی می‌شوند... بدین‌سان، سرمایه‌ی صنعتی از طریق مازادی که (ارزش اضافی) در جریان همکاری کارگرانی که تحت استخدام او قرار دارند، انباشته می‌شود. کارگرانی که او به آن‌ها مزد می‌پردازد و سپس آن‌ها را به خرید کالاهایی که خود تولید کرده‌اند مجبور می‌کند. به برکت این کالای یگانه، ارزش اضافی برای سرمایه‌ی صنعتی در روند تولید و گردش به‌طور هم‌زمان تولید می‌شود. این راه‌حل مشکلی است که مارکس درباره‌ی آن گفت: «گل این جاست این جا برقص.»» (ص 8-187)

طبق نظر کاراتانی، ارزش اضافی در سرمایه‌ی صنعتی به وسیله‌ی کارگرانی مزدبگیری تولید می‌شود که محصولات تولید شده را برای مصرف روزانه خود خریداری می‌کنند. بنابراین، روند گردش کالاهای مصرفی تولید شده و سپس مصرف آن به وسیله‌ی کارگران مزدبگیر ارزش اضافی را می‌آفریند. در واقع «...از منظر کلی خود-بازتولیدی سرمایه شامل به کار گرفتن کارگران و سپس وادار کردن آن‌ها به خرید محصولات است که خود تولید کرده‌اند.» (ص 190) به سخن دیگر، یگانه بودن کالای نیروی کار در سرمایه‌ی صنعتی-برخلاف سرمایه‌ی تجاری- شامل بازتولید این سرمایه از طریق خرید کالاهایی است که این سرمایه‌تولید کرده است. بنابراین ویژگی یگانه‌ی کالای نیروی کار مجزا از ویژگی آن در روند کار و تولید بحث می‌شود، و بدین‌سان، از روند استثمار نیز انتزاع می‌شود. قصد من در بخش‌های بعدی، پیش از ارزیابی انتقادی عمومی‌تر از هدف کاراتانی، اثبات نادرستی برداشت او از دستگاه مفهومی و از قطعه‌های مزبور در آثار مارکس است.

درک این مطلب که «گردش نمی‌تواند ارزش اضافی تولید کند» جزء عناصر معروف نقد مارکس به اقتصاد سیاسی است، و به همین دلیل در این مقاله به آن پرداخته نمی‌شود.⁽³¹⁾ همان‌گونه که پیش‌تر نشان داده شد دقیقاً به همین دلیل است که شالوده‌ی ادعاهای کاراتانی با مشاهده دلایل متنی در کتاب سرمایه غیرقابل فهم است، این که مارکس: «درخشان‌ترین تبیین از جهان شیوه‌ی مبادله تحت عنوان مبادله‌ی کالایی را ارائه داده است» (ص 17)، یا «مارکس تحقیق خود را نه از شیوه‌ی تولید که از شیوه‌ی مبادله آغاز کرد» (ص 4)، و این اظهار نظر که «...برخلاف اقتصاددانان کلاسیک که سرمایه‌داری را از لحاظ تولید در نظر می‌گرفتند، مارکس از منظر گردش به آن می‌نگرد: او سرمایه را در شکل سرمایه‌ی تجاری در نظر می‌گرفت (پول-کالا-پول)» (ص 243). مارکس با صراحت فوق‌العاده می‌نویسد: «آن‌چه که من در این اثر مورد مطالعه قرار می‌دهم، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است و روابط تولید و اشکال مرادده‌ی منطبق بر آن.»⁽³²⁾ در واقع، آرایش مفهومی نظریه‌ی ارزش اضافی او در چارچوب روند تولید بیان‌گر این نکته است که «بر آستانه‌ی مکان مقدس تولید نوشته شده که ورود برای کسانی که با اقتصاد آشنایی ندارند ممنوع است»، مکانی که در آن «نه‌تنها این نکته که سرمایه چگونه تولید می‌کند، بلکه چگونگی تولید خود سرمایه نیز» مورد بحث قرار می‌گیرد.⁽³³⁾ مارکس

به‌روشنی اعلام می‌کند که «روند مصرف نیروی کار در عین حال روند تولید کالاها و ارزش اضافی نیز به شمار می‌رود. مصرف نیروی کار مانند هر کالای دیگری خارج از بازار یا حوزه‌ی گردش به کمال می‌رسد».⁽³⁴⁾ اما کاراتانی در این ادعا حق دارد که مارکس هنگام توضیح تولید ارزش اضافی در چارچوب تولید یا گردش به تنهایی، با یک «دشواری» یا حتی با آنتی‌نومی مواجه است.

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد طبق نظر مارکس صرفاً خصوصیات ویژه‌ی ارزش مصرفی کالای نیروی کار در روند تولید معمای چگونگی تبدیل پول به سرمایه را بر پایه‌ی قوانین درونی مبادله‌ی کالایی حل می‌کند. اما درست بر سر همین نکته کاراتانی با مارکس اختلاف دارد- با نفی صریح استثمار هم‌چون خاستگاه ارزش اضافی:

«در نهایت هنگامی که از منظر مجموع سرمایه به مساله بنگریم روشن می‌شود که خودارزش‌افزایی سرمایه-یا به سخن دیگر ارزش اضافی- نمی‌تواند از طریق مبادله‌ی نابرابر یا استثمار ناعادلانه به دست آید. کلیت سرمایه باید در یک مبادله‌ی مساوی با کل کار مواجه شود، و این مبادله باید به نوعی ارزش اضافی تولید کند. در این جا ارزش اضافی از تفاوت بین کل ارزش پرداخت شده به کارگران برای نیروی کارشان و کل ارزش کالاهایی که آن‌ها تولید کرده‌اند، حاصل می‌شود».(ص 191)

این درست است که معادل‌ها با هم مبادله می‌شوند، اما مبادله‌ی مقادیر برابر هرگز نمی‌تواند ارزش اضافی تولید کنند. ما باید تفاوت مارکس با کاراتانی را با مذاقه بیش‌تر بر مجلد دوم سرمایه روشن کرده و مورد تأکید قرار دهیم. مجلدی که عنوان فرعی آن روند گردش سرمایه و با آن شناخته می‌شود. در این جا مارکس با تکرار نظریه‌ی خود از مجلد اول نکته زیر را اضافه می‌کند:

«تصاحب ارزش اضافی-ارزشی افزون بر ارزش معادل پیش‌ریخته از سوی سرمایه‌دار - گرچه با خرید و فروش نیروی کار آغاز می‌شود، اما عملی است که در درون روند تولید انجام می‌گیرد. عمل ابتدایی که جزیی از گردش محسوب می‌شود- خرید و فروش نیروی کار- خود بر توزیع عناصر تولید استوار است که مقدم و پیش‌شرط توزیع محصولات اجتماعی به شمار می‌رود؛ یعنی جدایی نیروی کار هم‌چون کالای متعلق به کارگر از وسایل تولید. وسایلی که در مالکیت کسانی قرار دارد که کارگر نیستند».⁽³⁵⁾

مارکس درباره‌ی چگونگی تولید ارزش اضافی و خود سرمایه‌تردیدی نشان نمی‌دهد. هدف او کاملاً نقطه‌مقابل کاراتانی است که موضعی گردش- مدار اتخاذ می‌کند:

«در رابطه بین سرمایه‌دار و کارگران مزدبگیر، رابطه‌ی پولی، رابطه‌ی فروشنده و خریدار، به رابطه‌ی ذاتی در خود تولید بدل می‌شود. اما، این رابطه بنیاداً بر سرشت اجتماعی تولید متکی است نه بر شیوه‌ی دادوستد؛ شیوه‌ی دادوستد از شیوه‌ی تولید نشأت می‌گیرد. اما در جایی که معاملات تجاری، کل ذهن مردم را اشغال می‌کند، خصلت نمونه‌وار افق دید بورژوایی این است که بنیاد شیوه‌ی تولید را در شیوه‌ی دادوستد با آن می‌داند و نه برعکس».⁽³⁶⁾

کاراتانی از منظر «بورژوایی» قادر نیست تبیین مارکس را بپذیرد. اما اصرار مشکل‌آفرینی دارد که مارکس عنصر اصلی سرمایه را در کارکرد گردش آن می‌داند، امری که قابل دفاع نیست.

اما ادعای کاراتانی حاوی نکات بیش‌تری است: مهم نیست که چه مقدار ارزش اضافی در کالاهای تولید شده جلوه‌گر می‌شود- این ارزش اضافی باید به کسی فروخته شود. کسی باید مازاد را خریداری کند و آن را به سرمایه‌ی پولی برای سرمایه‌دار مبدل سازد، که دوباره سرمایه‌گذاری شده و با تولید مازاد سودی به دست آورد: «در این جا ارزش اضافی از تفاوت بین کل ارزش پرداخت شده به کارگران برای نیروی کارشان و کل ارزش کالاهایی که آن‌ها تولید کرده‌اند، حاصل می‌شود.» (ص 191) این اظهارنظر نخست، موجه به نظر می‌رسد. اما، من علیه ادعای اساسی کاراتانی دو ایراد را مطرح می‌کنم. ایراد اول به منطق استدلال او ربط پیدا می‌کند. ایراد دوم به شکل عمومی‌تر بدفهمی کاراتانی از روح و هدف شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را آماج نقد خود قرار می‌دهد. ایراد نخست، به‌دشواری می‌توان این ادعا را رد کرد که هدف تولید سرمایه‌داری تحقق ارزش اضافی از طریق فروش کالاهاست. اما آن‌چه که کم‌تر قابل قبول است این ادعا است که کارگرانی که به تولید کالاهای مصرفی می‌پردازند (و کاراتانی صرفاً آن‌ها را مد نظر دارد) با «خریداری آن‌چه که خود تولید کرده‌اند» ارزش اضافی تولید می‌کنند. دلیل ساده است: کارگران صرفاً قادر اند آن‌چه را که کسب کرده‌اند خرج کنند. چون کاراتانی این نکته که روند پول-کالا-پول بیش‌تر بر خصلت ویژه‌ی پول استوار است به روشنی به مارکس نسبت می‌دهد. بگذارید به آن‌چه که مارکس اظهار می‌کند گوش فرا دهیم- پول با کالاها مبادله می‌شود، اما عکس آن همیشه صادق نیست (آن‌چه که مارکس جهش مرگ‌زا کالاها می‌نامد):

«کل خریدهای طبقه‌ی کارگر، برابر با مجموع مزدهای آن‌هاست، یعنی برابر با مجموع سرمایه‌ی متغیری که توسط کل طبقه‌ی کارگر، به طبقه‌ی سرمایه‌دار باز می‌گردد... اگر مجموع سرمایه‌ی متغیر $100xX$ [100 ضرب در X ، یا X برابر m] پوند استرلینگ باشد، این کل سرمایه‌ی متغیری نیست که در سال، پرداخت می‌شود... طبقه‌ی سرمایه‌دار با این سرمایه‌ی $100xX$ پوند استرلینگ کمیت معینی نیروی کار می‌خرد، یا مزدهایی را به تعداد معینی کارگر می‌پردازد: نخستین معامله، کارگران این مبلغ را برای خرید ارزش معینی از کالاها از سرمایه‌دار به کار می‌برند و از این طریق، مبلغ $100xX$ پوند استرلینگ نزد سرمایه‌دار باز می‌گردد: دومین معامله، این فرایند پیوسته تکرار می‌شود. بنابراین مبلغ $100xX$ پوند استرلینگ هرگز طبقه‌ی کارگر را قادر نمی‌سازد که جزیی از محصول را که شامل سرمایه‌ی ثابت است بخرد [چه رسد به ارزش اضافی که به سرمایه‌دار تعلق دارد].» (37)

جوهر استدلال مارکس در کاپیتال نشان‌گر این امر است ثروت مجرد-ثروتی بر حسب ارزش- برای تصاحب‌کنندگان آن «هزینه‌ای در بر ندارد». (38) همان‌گونه که مارکس با دقت نشان داده، طبقه‌ی سرمایه‌دار محصول مازاد را از روند گردش، بدون یک معادل کسب می‌کند. کتاب سرمایه، شرایط ساختاری را مورد تحلیل قرار می‌دهد که طی آن امکان تحقق و ادامه‌ی بازتولید کار بشری و نظام مزدی فراهم می‌شود. (39) این که محصول مازاد برای سرمایه‌دار هزینه‌ای در بر ندارد، تنها به این معنا نیست که طبقه‌ی سرمایه‌دار می‌تواند ارزش اضافی را به شکل کالا از بازار کالا برای مصرف خویش برداشت کند، بلکه هم‌چنین بر این امر دلالت دارد پولی را که در گردش به جریان می‌اندازد، طی دور بعدی تولید به سرعت به او باز می‌گرداند. کارگران مزدبگیر در وضعیتی قرار ندارند که برای مصرف خود ارزش اضافی تولید کنند. کل برداشت کارکردگرایانه‌ی کاراتانی از پول و ارزش، درک او از «نظام‌های

مختلف ارزشی» هم‌چون تولید ارزش اضافی در سرمایه‌داری تجاری، و گردش بین مرزها و کالاها، که در سرمایه‌داری صنعتی ارزش اضافی می‌آفریند؛ و نفی مفهوم استثمار، اگر با حوصله مورد واکاوی قرار گیرد به این نتیجه منتهی می‌شود که کاراتانی در نادیده گرفتن پویایی ارزش اضافی نه صرفاً در چرخه‌ی تولید، بلکه هم‌چنین در چرخه‌ی بازتولید و گردش نیز مرتکب خطایی بنیادین می‌شود.

اما، در ارزیابی من برای بدفهمی کاراتانی دلیل عمیق‌تری وجود دارد. این بدفهمی تنها به نسبت دادن منشاء ارزش اضافی به حوزه‌ی گردش مربوط نمی‌شود، بلکه به‌طور کلی، بیش‌تر به دریافت او از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری چه از منظر هدف و چه از حیث جوهر آن پیوند دارد: این نظر که سرمایه به خاطر مصرف تولید می‌کند. با اطمینان می‌توان گفت بسیاری از مولفان مارکسیست و نظریه‌پردازان در کوشش خود برای تبیین بحران‌ها بر پایه‌ی کم مصرفی این عقیده را پذیرفته‌اند. روزا لوکزامبورگ شاید در شمار معروف‌ترین آن‌ها باشد. نظریه‌ی امپریالیسم روزا لوکزامبورگ مستقیماً بر این عقیده بنا شده که سرمایه به مصرف‌کنندگان نیاز دارد. همان‌گونه که انور شیخ در مرور درخشان خود از تاریخ نظریه‌های بحران اشاره می‌کند، لوکزامبورگ معتقد است که «انباشت سرمایه‌دارانه به لایه‌ای از خریداران خارج از جامعه سرمایه‌داری نیاز دارد که به‌طور پیوسته بیش از آن که به این جامعه بفروشد از آن خریداری می‌کنند».⁽⁴⁰⁾ اما متناسب با گسترش سرمایه‌داری به سرتاسر کره‌ی خاکی محیط غیرسرمایه‌داری محدود و محدودتر می‌شود.⁽⁴¹⁾ کاراتانی این ایده‌ی متعلق به روزا لوکزامبورگ را بی‌کم و کاست می‌پذیرد و ادامه می‌دهد که با تحلیل رفتن جمعیت کشاورزی چین و هندوستان، دیگر منشاء عمده‌ای «برای ایجاد مصرف‌کنندگان پرولتری جدید باقی نمی‌ماند، و برای سرمایه‌ی جهانی نیز امکان و برای گسترش از طریق ارزش‌افزایی وجود نخواهد داشت» (ص 283) اما، همان‌گونه که شیخ استدلال می‌کند این «محدودیت» در برابر انباشت سرمایه‌داری امر محتملی به شمار نمی‌رود. چون همان‌گونه که مارکس در مبحث بازتولید گسترده نشان داده، سرمایه کاملاً قادر به ایجاد بازار داخلی برای خویش است.⁽⁴²⁾

«به یاد داشته باشیم در پایان چرخه‌ی تولید، سرمایه‌داران مالک کل محصول اجتماعی اند. این کل سرمایه‌گذاری و هزینه‌ی مصرف شخصی است که در همان زمان منشاء اصلی تقاضای موثر برای تولیدات محسوب می‌شود (چون مزد کارگران بخشی از کل سرمایه‌گذاری است). اکنون غیر از مصرف شخصی‌شان هزینه‌های باقی‌مانده (کل سرمایه‌گذاری) به‌هیچ‌وجه به وسیله‌ی مصرف تعیین نمی‌شود، بلکه انگیزه این کار کاملاً برای دستیابی به سود تعیین می‌شود. نمونه‌های مارکس گواهی می‌دهد که اگر سرمایه‌داران مقدار مناسبی از سرمایه‌گذاری را به عهده بگیرند، سپس قادر خواهند بود که محصول خود را به فروش برسانند و سود قابل انتظار را به دست آورند».⁽⁴³⁾

کاراتانی توانایی سرمایه برای تولید ارزش اضافی و تولید خود سرمایه را نادیده می‌گیرد. در نتیجه، او سرمایه را به‌عنوان یک نظام خودبسنده درک نمی‌کند: سرمایه برای سود تولید می‌کند. هدف و مقصد شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری مصرف کارگران نیست. حداکثر می‌توان گفت که «افزایش مصرف نه علت بلکه معلول»⁽⁴⁴⁾ سرمایه‌گذاری مجددی است که با هدف سود انجام می‌گیرد.

اما آموزه‌ی «ساختار تاریخ جهان» اساساً شامل این نکته است که مبارزه‌ی سیاسی باید از حوزه‌ی تولید به حوزه‌ی گردش انتقال پیدا کند. چون کارگران در سرمایه‌ی صنعتی به‌مثابه‌ی مصرف‌کننده و نه صرفاً تولیدکننده ظاهر می‌شود، و از استقلال معینی در مقابل سرمایه‌داران برخوردار اند. همان‌گونه که مارکس می‌گوید: «او [کارگر] به یکی از مراکز بی‌شمار گردش بدل شده و در آن خصلت ویژه‌ی خود او هم‌چون کارگر از دست می‌رود».⁽⁴⁵⁾ اما، این ملاحظه‌ی مارکس متضمن مزیت نقش مصرف‌کننده در برابر سرمایه‌دار نیست.⁽⁴⁶⁾ اما کاراتانی دقیقاً امتیاز کارگران را در همین جا می‌بیند: «... چون کارگران در روند تولید تحت تابعیت نوعی بندگی قرار دارند، اما به‌عنوان مصرف‌کننده موقعیت متفاوتی کسب می‌کنند. در چارچوب روند گردش این سرمایه است که خود را در موقعیت بندگی در رابطه با کارگران مصرف‌کننده می‌بیند».^(ص 290) قدرت استدلال مصرف‌کننده به نوبه‌ی خود بر کنش سیاسی به شکل «جنبش نوین انجمن‌های همبسته» و جنبش ضد هسته‌ای ژاپن دلالت می‌کند.⁽⁴⁷⁾ اما ریشه‌های استدلال مبهم باقی می‌ماند. کاراتانی برخلاف تمام دلایل منطقی و یا واقعی بر این باور است که: «در چارچوب روند گردش... سرمایه قادر نیست پرولتاریا را کنترل کند: سرمایه قادر است کارگران را به کار مجبور کند، اما قادر نیست کارگران را به خرید وادار کند».^(همان‌جا) این استدلال بر درکی وارونه از شرایط اجتماعی و طبیعی استوار است: این نظر کاراتانی که شرایط اجتماعی قابل تغییر نیستند، اما قوانین طبیعی تغییرپذیر اند، تردیدبرانگیز است - اگر بتوان رابطه‌ی بین تغذیه و سلامت جسمی را چنین نامید.⁽⁴⁸⁾

انتقاد به این درک از مارکس - که عنصر انتقادی در نظریه مارکس را مورد غفلت قرار می‌دهد - نباید ما را از این واقعیت منحرف کند که کاراتانی دارای یک برنامه سیاسی است و مارکس را صرفاً از جنبه‌ی نظری مورد واکاوی قرار نمی‌دهد. قدرت‌گیری مصرف‌کنندگان یک جنبه‌ی بنیادی از این برنامه را تشکیل می‌دهد. من بحث درباره تزه‌های اصلی «ساختار تاریخ جهان» را با چشم‌انداز کاراتانی درباره جامعه آینده و نظر او درباره صلح دائمی در شیوه‌ی مبادله‌ی ۵ (یعنی هدیه متقابل) و نظام اجتماعی X در مرکز آن خاتمه می‌دهم. جای تعجب نیست که این «چشم‌انداز آینده»، شکل‌بندی اقتصادی سرمایه‌داری صنعتی پسین و ساختارهای بورژوایی آن را نه تنها دست نخورده باقی می‌گذارد، بلکه تمام انتقادهای وارد بر آن را نیز نادیده می‌گیرد.

چشم‌انداز جامعه آینده: سازمان ملل متحد به عنوان مامن صلح دائم

کاراتانی در توضیح دیدگاه خود از یک جامعه دموکراتیک بر اساس جمهوری جهانی به‌معنای یک «انقلاب بورژوایی راستین»^(ص 296) برای تاسیس فدراسیون ملتها به کانت و به‌ویژه به ایده‌ی تنظیم‌کننده‌ی او بر می‌گردد. او در این‌جا به یک شکل‌بندی اجتماعی می‌نگرد که در بستر شیوه مبادله‌ی ۵ (هدیه متقابل) قرار دارد که «می‌توان آن را به اسامی متعددی نامید - به‌عنوان نمونه: سوسیالیسم، کمونیسم، آنارشیزم، کمونیسم شورایی، جماعت‌گرایی».^(ص 9) این شکل‌بندی اجتماعی در عین حال مکانی است که در آن اعتبار گره بورومی سرمایه، دولت، ملت از هم گسیخته و دور افکنده می‌شود. اما دقیقاً چون این شکل‌بندی به‌طور تاریخی ظهور نکرده است کاراتانی ترجیح می‌دهد که برای توضیح آن به ایده‌ی تنظیم‌کننده‌ی کانتی اتکا کند:

«به‌عنوان نمونه، کانت با ملاحظه به تاریخ جهان می‌گوید با نگاه به تکامل تاکنون موجود می‌توانیم آن را پیشرفت تدریجی به سوی «سلطنت هدف‌ها» در نظر بگیریم (جهانی که در آن قانون اخلاقی تحقق می‌یابد). او این نوع ایده را «ایده‌ی تنظیم‌کننده» می‌نامد، که از «ایده‌ی بنیادگذار» از این جهت که هیچ‌گاه نمی‌تواند تحقق یابد متمایز می‌کند، ایده‌ای که هم‌چون شاخصی برای دستیابی به آن هم‌چنان تلاش می‌کنیم».⁽⁴⁹⁾ (ص 18)

کاراتانی در انکشاف ایده‌ی یک جمهوری جهانی آینده مبتنی بر مبادله‌ی متقابل از نظریه‌های متفاوتی دفاع می‌کند هم‌چون کمونیسمی که در جوامع چادرنشین دیده شده است - و آن چه که او هم‌گونی ایونی از قرن سوم تا ششم قبل از میلاد، ساختارهای دموکراتیک پایه‌ای که «برابری واقعی اقتصادی» را تضمین می‌کرد. (ص 212) اما او هم‌چنین از «فدراسیون ملت‌ها» به‌عنوان «یک چارچوب جدید برای قانون اساسی دموکراتیک جهانی» نیز حمایت می‌کند. (ص 296) در برداشت کاراتانی ایده‌ی اساسی در تمامی شکل‌بندی‌های اجتماعی آرمانی اصل هدیه متقابل است. این اصل هم‌چنین برای تعاونی‌های مصرف‌کننده - تولیدکننده نیز نقش اساسی دارد و کاراتانی با تأکید خود بر گردش از آن‌ها بهره می‌گیرد. کاراتانی ادامه می‌دهد که «اکنون لازم است که ما این امر را از حیث رابطه‌ی بین دولت‌ها در نظر بگیریم» (ص 304):

«تنها اصلی که می‌تواند مبنای تاسیس فدراسیونی از ملت‌ها هم‌چون نظام نوین جهانی قرار گیرد هدیه متقابل است... به‌عنوان نمونه‌ی آن چه که به‌مثابه‌ی هدیه می‌تواند ارائه شود نه محصولات، بلکه دانش فنی... لازم برای پیشبرد تولید است. خلع سلاح داوطلبانه نوع دیگری از هدیه است برای برچیدن سلاح‌هایی که برای دیگران تهدید به شمار می‌رود. این اشکال هدیه، پایه‌های واقعی سرمایه و دولت را در کشورهای توسعه یافته برمی‌چیند» (همان‌جا)

اما به نظر کاراتانی سازمان ملل متحد با پشتیبانی از ایده‌ی هدیه متقابل، با تمام اعضای خود می‌تواند چارچوبی برای حقوق برابر، عدالت و دموکراسی در میان تمام دولت‌ها و ملت‌ها باشد. در تصور کاراتانی با توجه به تحول سازمان ملل متحد و تمام دولت‌ها منطبق بر اصل بیان شده صلح ابدی همانند ایده‌ی صلح دائمی کانتی به امکان واقعی بدل می‌شود. اما کاراتانی می‌پذیرد که «تحول ملل متحد به یک نظام نوین جهانی به جنبش‌هایی در برابر دولت و سرمایه در هر کشور نیاز دارد... و هم‌زمان نقطه‌ی مقابل آن نیز حقیقتی را در بر دارد: تنها اصلاح سازمان ملل متحد می‌تواند اتحادی موثر از جنبش‌های ملی برخلاف دولت و سرمایه را در سراسر جهان ممکن سازد» (ص 306) اما تغییر شیوه‌های مبادله‌ی آ، ب و ج ممکن نخواهد بود چون آن‌ها شامل «روابط انسانی» اند که نمی‌توانند نادیده گرفته شوند، و به‌مثابه‌ی ایده‌ی تنظیم‌کننده برای جامعه آینده هم‌چون آرمانی دست‌یافتنی باقی می‌مانند.

چشم‌انداز سیاسی کاراتانی - از یک سو دلتنگی برای دموکراسی قبیله‌ای و توده‌ای جوامع پیشامدرن و از سوی دیگر، جماعت‌های فراملی واقعا موجود نظیر ملل متحد - در بهترین حالت نشانه‌ای است از آن چه که روشنفکران قرن بیستمی می‌توانند تصور کنند، روشنفکرانی که «محدودیت‌های» ماتریالیسم تاریخی را پشت سر گذاشته‌اند. در نتیجه، تمامی برنامه‌ی نظری کاراتانی با «تأکیدی

جدید» بر اشکال مبادله از مشاهده‌ی دشواری‌های فوق‌العاده‌ی مبارزه اجتماعی ناتوان می‌ماند. صرف‌نظر از این که صورت‌بندی جامعه کنونی تا چه میزان دغدغه‌ی تامل‌های نظری کاراتانی در باب سرمایه، ملت و دولت را تشکیل می‌دهد، تولید پیوسته‌ی فقر- و همراه با آن کاهش میانگین طول عمر، بیماری‌ها و فقدان دسترسی عمومی و جهانی فزاینده به نیازهای پایه‌ای و حداقل- برای بسیاری یک تهدید واقعا موجود به شمار می‌رود. بنابراین به‌طور ناآگاهانه با منطق جامعه‌ای که ظاهرا برای الغای آن تلاش می‌کند هم‌دست می‌شود. به دشواری می‌توان «ساختار تاریخ جهان» را تلاشی جز اثری نمونه از یک روشنفکر مدرن بورژوا قلمداد کرد.

Historical Materialism 23.3 (2015) 171–200

Exchanging without Exploiting A Critique of Karatani Kōjin's The Structure of World

History Elena Louisa Lange University of Zurich elena.lange@aioi.uzh.c

من از الکساندر لوکاشیو و جاشوا کلور که پیش‌نویس اولیه را با دقت و با روحیه همکارانه مورد مطالعه قرار داده‌اند تشکر می‌کنم. این مقاله هم‌چنین از اطلاعات کلور درباره کاراتانی در بحثی که من با او داشتم بهره گرفته است.

* توضیح مترجم: این کتاب با عنوان «کانت و مارکس» از سوی انتشارات هرمس با ترجمه‌ی مراد فرهادپور و صالح نجفی به فارسی منتشر شده است.

یادداشت‌ها:

1- ناتو سومه سه‌سکی (1867-1916) یکی از موثرترین نویسندگان عصر میجی و هم‌چنین از بزرگ‌ترین نویسندگان ژاپن محسوب می‌شود که با آندره ژید در فرانسه و هانری جیمز در کشورهای انگلیسی زبان قابل مقایسه است. سوسه‌کی به‌طور برجسته‌ای در نوول طنزآمیز خود زیر عنوان من گربه هستم تاثیر مدرنیزاسیون بر جامعه ژاپن را مورد بررسی قرار داد. مقاله‌ی کاراتانی در باره سوسه‌کی در سال 1969 تحت عنوان «آگاهی و طبیعت» برنده‌ی جایزه‌ی ادبی گونزو شده و بر تعیین جایگاه کاراتانی در نقد ادبی تاثیر بسزایی بر جای نهاد.

2- مراجعه کنید به کاراتانی 1980 و کاراتانی 1993. برای ارزیابی انتقادی از تفسیر کاراتانی که تحت تاثیر فوکو قرار دارد مراجعه کنید به مقاله‌ی برت دو بری تحت عنوان خاستگاه ادبیات مدرن ژاپن کوچین کاراتانی (دوبری 1989). دوبری این کتاب را به انگلیسی ترجمه کرد.

3- برای مروری بر مهم‌ترین آثار کاراتانی مراجعه کنید به

Karatani 1975 (in Japanese), 1986 (in Japanese), 1989 (in Japanese), 1993 (in English) and 1995 (in English).

برای اطلاع خوانندگان انگلیسی زبان توجه انتقادی کاراتانی به تاریخ فکری ژاپن بهتر است به مقاله او در مجموعه کالیشمن (Calichman) تحت عنوان «فایق آمدن بر مدرنیته» مراجعه کنند (کاراتانی 2005). بحث درباره‌ی همین اثر در ابتدا در یک میزگرد در 1941-42 از سوی روشنفکران دست راستی ژاپن مطرح شد تا جنگ‌های آسیا در اقیانوس آرام را از منظر فلسفی توجیه و تایید کنند. این بحث به نقدی متداول در بین روشنفکران قرن بیست ژاپن تبدیل شد از متن‌های ادبی مارکسیستی تا بورژوازی (به هیرو ماتسو 1980 و تاکه اوچی 1983 مراجعه کنید). موضع کاراتانی در این بحث جالب است، چون بحث را در متن الگوهای متفاوتی از ایده‌آلیسم آلمان تا فلسفه و ادبیات قرن نوزده فرانسه قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه تفکرات ضدمدرنیسم ژاپن زمان جنگ، حاوی عناصری از هر دو جریان است. برای مطالعه دقیق‌تر از موثرترین فلاسفه زمان جنگ ژاپن به نیشیدا کی تارو و دریافت او از فلسفه کانتی - هگلی مراجعه کنید:

Lange 2011 (only in German).

4- اولین آشنایی جدی کاراتانی با مارکس در 1978 انجام گرفت تحت عنوان مارکس: مرکز امکانات او. این اثر خوانشی است از نظریه‌ی شکل‌ارزشی در چارچوب علم اخلاق فلسفی از دیگری در کیرکه‌گارد، ویتگنشتاین و دریدا.

5- هدف جنبش نوین انجمن‌های همبسته (NAM) (3-2000) «الغای سرمایه‌داری، ملت و دولت یا ترکیب آن‌ها» است، با حمایت و تقویت تعاونی‌ها، (نظام مبادلات محلی، سازمان‌های غیرانتفاعی، مدارس رایگان و غیره).

Karatani 2001.

6 -See Karatani 2012a.

7 -See Karatani 2003.

8- این کتاب در سال 2010 به زبان ژاپنی منتشر شد (کاراتانی 2010). کاراتانی در این زمان در سن هفتاد سالگی هم‌چنان پُرکار بود و سه تک‌نگاری دیگر را نیز به رشته تحریر در آورد

See Karatani 2012b, 2014a, 2014b.

9- باید توجه داشت که «شکل‌بندی‌های اجتماعی متفاوت- طایفه‌ای، آسیایی، کلاسیک باستانی و ژرمنی- مراحل تاریخی خطی و متوالی نیستند، بلکه به‌طور هم‌زمان و در ارتباط متقابل با یک دیگر وجود دارند. چون هر شکل‌بندی اجتماعی در جهانی از روابط متقابل وجود دارد و هیچ‌یک را نمی‌توان به‌تنهایی در نظر گرفت. در این مورد من با نظریه‌ی نظام‌های جهانی ایمائوئل والرشتاین و کریستو چیس دان و دیگران موافقت دارم.»

(Karatani 2014c, p. 22.)

10- به این نقل قول توجه کنید: «مارکسیست‌ها دولت و ملت را به عنوان اجزای روبنای ایدئولوژیک در نظر می‌گیرند. اما استقلال دولت و ملت، از زیربنای ایدئولوژیک به وجود نمی‌آید. برعکس، استقلال دولت و ملت در پایه‌ی اقتصادی مجزای خود آن‌ها ریشه دارد- شیوه‌ی مبادله‌ی مستقل خود آن‌ها».

(Karatani 2014c, p. 10.)

11- باید اضافه کرد برداشت کاراتانی از مارکس به هیچ‌رو دقیق و منسجم نیست. از لحاظ انگیزه‌ی نظری خود کاراتانی مارکس به‌عنوان نظریه‌پرداز مبادله‌ی کالایی درک می‌شود. بندهایی وجود دارد که در آن به نظر می‌رسد که مارکس را با جریانی که او مارکسیست «ستی» می‌داند قرار می‌دهد: «مارکس ... تاریخ جهان را از منظر شیوه‌های تولید مورد بازاندیشی قرار داد».

(Karatani 2014c, p. 20). See also p. 56 and p. 110,

که در آن‌ها کاراتانی اظهارنظر مشابهی ارائه می‌کند. به‌علاوه ارزیابی کاراتانی از مشی نظری مارکس بر مصادره به مطلوب استوار است: «تا آن جا که من اطلاع دارم تنها مارکس از هر دو جنبه‌ی آن تحلیلی ارائه کرده است (تولید و گردش)، اما در مجموع او کسی است که چنین می‌گوید: «دانش واقعی علم اقتصاد جدید صرفاً هنگامی آغاز می‌شود که بحث نظری از روند گردش به روند تولید می‌رسد». تفاوت مارکس با اقتصاد سیاسی کلاسیک در این است که او مرکز توجه خود را به روند گردش معطوف می‌کند» (ص 183). نتایج این تفسیر در متن اصلی مورد بحث قرار خواهد گرفت. کاراتانی علاوه بر این ناپیگیری‌ها نظر «کمونیسم اولیه» را به مارکس نسبت می‌دهد: «همان‌طور که شناخته شده است مارکس به یک کمونیسم اولیه در دوران باستان تشخص می‌بخشد و ظهور جامعه کمونیستی آینده را به‌عنوان احیای کمونیسم آغازین به بعد از پیشرفت سرمایه‌داری در نظر می‌گیرد». (ص 11) هم‌چنین ص 260. همان‌گونه که می‌دانیم کاراتانی زاویه‌ی کاملاً جدیدی به واژه‌شناسی تخصصی مارکس در قرن اخیر می‌افزاید. 12 مبادله‌ی کالایی از اعطای هدیه ایجاد نمی‌شود، از آغاز وجود داشته است.

(Karatani 2014c, p. 81.)

13- ایده‌ی تابوی زنا با محارم از نظر مبادله با عقیده برون همسری توضیح داده می‌شود: «برون همسری یک نظام مبادله‌ی متقابل است که در آن خانوار یا طایفه دختر یا پسری را در مقابل دریافت دختر و پسر دیگری مبادله می‌کند. دقیقاً به این علت زنا با محارم ممنوع شده است».

(Karatani 2014c, p. 48.)

14- واتسویی در مشهورترین کتاب خود «آب و هوا و فرهنگ» (1935) از رشد انواع گوناگون جوامع انسانی بر اساس آب و هوا و محیط‌هایی متفاوت منطبق بر آن سخن می‌گوید. او فرهنگ‌های شبانی، صحرائی و مونسون را از هم متمایز می‌کند و تاثیر اساسی آن بر رفتار انسانی و الگوهای فرهنگی مورد بحث قرار می‌دهد. این کتاب هم‌چون نمونه‌ی برجسته‌ی ناسیونالیسم فرهنگی

زمان جنگ ژاپن و پیش‌درآمدی اولیه برای یگانه‌ی بودن نظریه‌ی مربوط به دهه‌ی 70 و 60 ژاپن محسوب می‌شود. نگاه کنید به واتسویی 1961.

15- متاسفانه در این مقاله هر چند تصمیم بر آن بود که بحث درباره دیدگاه کاراتانی را در بستر فکری و تاریخی نظریه‌های اقتصاددان مارکسیست کوزو اونو قرار دهد، به‌علت این که از حوصله‌ی این مقاله فراتر می‌رفت کنار گذاشته شده است. اما باید اشاره کرد تاثیر اونو به «ساختار تاریخ جهان» و کاراتانی که او در دانشگاه توکیو آن را مورد مطالعه قرار داد نباید بی‌اهمیت تلقی شود. خوانندگان آشنا با آثار اونو می‌توانند مشاهده کنند که حداقل پنج قضیه اصلی نزد کاراتانی به‌طور مستقیم از اونو الهام می‌پذیرد: تاکید بر کالا، پول و سرمایه به عنوان «اشکال گردش» (اونو 1980 ص 18-3)، درک کارکردی-ارتباطی پول به‌عنوان «معیار ارزش» بدون توجه به ذات آن (اونو 1980 ص 13-9)، درک فراتاریخی از روند تولید برخلاف قوانین ویژه‌ی گردش، در اقتصاد کالایی (اونو 1980 ص 16, 3, pp. xxviii)، نظریه‌ی مراحل سرمایه‌داری (اونو 1980 ص 27-26 از مقدمه)، و ایده‌ی امکان مقاومت علیه سرمایه در خصوصیات ویژه‌ی کالاهای نیروی کار «که سرمایه نمی‌تواند آن را مستقیماً تولید کند» (اونو 1980 ص 51).

16- کاراتانی حوزه‌ی تولید را به‌عنوان یک مفهوم توضیحی-انتقادی که می‌تواند در تشریح ساختارهای سیاسی سودمند باشد نادیده می‌گیرد. به بند زیر توجه کنید: «تلاش برای توضیح دموکراسی یونان و فرهنگ مرتبط با آن از طریق شیوه‌ی تولید برده‌داری امری بیهوده است. نظام برده‌داری یونان صرفاً برای حفظ دموکراسی دولت-شهر ضروری بود-یعنی برای حفظ آزادی و برابری مردم». (کاراتانی 2014 س، ص 22-21) اما هیچ‌گاه توضیح داده نمی‌شود که دقیقاً چرا تفسیر جامعه یونان باستان به وسیله‌ی نظام بردگی امری بی‌نتیجه است.

17- مراد کاراتانی از «نظام‌های مختلف ارزشی» در ادامه توضیح داده خواهد شد.

18 -Marx 1976, p. 186.

19 -Marx 1976, p. 187.

20- مولفانی نظیر کولور 2012 و ژپانسکی 2014 به‌درستی به وام‌داری کاراتانی به درک ارتباطی ساموئیل بیلی از ارزش اشاره می‌کنند. به کولور 2012 به ویژه ص 109 در ژپانسکی 2014، ص 6-191 مراجعه کنید.

21- از مارکس 1976 c 187 در کتاب معرفی شده نقل می‌شود. کاراتانی کل بند مربوط به اظهارنظر مستقیم از مارکس را نقل می‌کند: «این شیئی فیزیکی طلا یا نقره در حالت خام آن بلافاصله بعد از ظهورش از امحاء و احشای زمین به تجسم مستقیم کار انسانی بدل می‌شود. این جادوی پول است». اما تفسیر بعدی نشان می‌دهد که نقطه گره‌ای مساله‌ای که مارکس به آن می‌پردازد از نظر کاراتانی پنهان می‌ماند: «به سخن مارکس به وجود آمدن پول تلاش مشترک کل جهان کالاهاست». ما می‌توانیم این را معاهده‌ی اجتماعی جهان کالاها بنامیم. کالاهای مختلف تمایل و حق خود را برای پول بودن رد می‌کنند و آن را به مجموعه‌ی

خاص از کالاها واگذار می‌کنند. به این علت حق خرید و فروش صرفاً به آن کالاها داده می‌شود، به‌شکلی که در جایگاه ارزش عام قرار گرفته‌اند - شکل پولی. مطابق تفسیر کاراتانی قدرت پول بر معاهده اجتماعی استوار است.» (همان‌جا)

22 -Marx 1976, p. 159.

23 -Marx 1987, p. 467.

24- همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد تمایز «مراحل» تاریخی در سرمایه‌داری متأثر از نظرات اونو است. اونو در اثر اصلی خود اصول اقتصاد سیاسی تلاش می‌کند تا یک نظریه‌ی «ناب» از سرمایه‌داری ارائه دهد، و یک دیدگاه استوار بر مراحل را به‌طور خلاصه معرفی می‌کند که ویژگی‌های مراحل تاریخی متفاوت سرمایه را در نظر می‌گیرد. او این طرزتلقی را «به روشنی از نظریه‌ی ناب متمایز می‌کند» و مدعی است «که نظریه‌ی رشد سرمایه‌دارانه دارای سه مرحله‌ی مختلف» است: «مرکانتالیسم، لیبرالیسم و امپریالیسم» که «انواع مختلف رشد سرمایه‌داری را مشخص می‌کند» (اونو 1980، ص 26-27 مقدمه). کاراتانی این مفهوم‌سازی را در یک جدول به تصویر می‌کشد که «مراحل تاریخ جهانی سرمایه‌داری» مرکانتالیسم، لیبرالیسم و امپریالیسم و سرمایه‌داری پسین و نئولیبرالیسم را دربرمی‌گیرد (کاراتانی 2014، ص 273).

25- همان استدلال دوباره تکرار می‌شود ص 184.

26- انتظار می‌رفت که برده‌داری در عصر سرمایه‌داری تجاری به‌عنوان یک شیوه‌ی تولید مبتنی بر کار غیرمزدی در نظر گرفته شود. چون کاراتانی در یک قطعه‌ی بعدی، تولید در عصر سرمایه‌داری تجاری را نوعی تولید مبتنی بر کارمزدی قلمداد می‌کند: «من این نظر را به این شکل می‌پذیرم که مراحل بعدی سرمایه‌داری تجاری کارگران مزدور را به خدمت گرفته است». توجه داشته باشید که نظریه‌ی عام کاراتانی در باره ارزش اضافی به یک دوره ویژه‌ی تاریخی محدود نمی‌شود - همان‌گونه که او ادعا می‌کند اشکالی از سرمایه‌داری تجاری امروزه نیز وجود دارد (کاراتانی 2014، ص 97) - و نظام مزدی پیش‌فرض آن به‌شمار می‌رود.

27 -Heinrich 1999, p. 259; italics in the original.

28- مارکس 1997 ص 154. ناشران مجموعه آثار مارکس و انگلس جلد 36 اشاره می‌کنند که «دیوید ریکاردو سومین چاپ کتاب ژان باپتیست سه را نقل می‌کند»

Traité d'économie politique, ou simple exposition de la manière dont se forment, se distribuent et se consomment, les richesses, Paris, 1817, p. 433.

مارکس در یادداشت‌های پاریس در سال 1844 قطعه‌های از این کتاب را عیناً نقل می‌کند (مگا 2 جلد 4/2 برلین 1981 ص 301-تا 327). قطعه‌های از چاپ سوم کتاب ریکاردو در یادداشت‌های لندن مارکس جلد چهارم 1850 نقل شده است. (مگا 2 جلد 4/7 برلین 1983 ص 316 تا 328) و جلد 7 1851. مارکس هر دو کتاب را در کتابخانه شخصی خود داشت (مارکس 1997^{*}، 531) قطعه‌هایی که مارکس از ریکاردو نقل می‌کند در اثر ریکاردو 1821 ص 309 و 210 قرار دارد.

29- همان‌گونه که مارکس در قطعه‌ای در باب ماشین و کار زنده در گروندریسه می‌گوید: «سرمایه خود تضاد در حال حرکت است.»

To be found in English at: <<https://www.marxists.org/archive/marx/works/1857/grundrisse/ch14.htm>> (last consulted 6 August 2014).

30- به پاورقی مارکس 1997 ص 315 مراجعه کنید. در آن جا مارکس در یادداشتی در دست‌نوشته‌ی اصلی به «تضاد در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری» اشاره می‌کند و انگلس این قطعه را بسیار مناسب دیده است و آن را در متن اصلی وارد می‌کند.

31- در این مورد کافیسست که به فصل «تضادهای فرمول عام سرمایه» در کتاب سرمایه جلد یک مراجعه کنیم که مارکس در آن قسمت به رد اخذ نظریه‌ی ارزش اضافی از طریق مبادله اشاره می‌کند. مارکس 1976 ص 258 تا 270. به‌خصوص به بحثی در ص ص 261 تا 263 مراجعه کنید که قبل از این اظهارنظر قرار دارد: «شکل‌گیری ارزش اضافی و بنابراین تبدیل پول به سرمایه، نه با این فرض می‌تواند توضیح داده شود که کالاها بالاتر از ارزش خود فروخته شده‌اند، و نه با این فرض که کمتر از ارزش خود خریده شده‌اند». مارکس 1976 ص 263. جالب توجه است که در این فصل مارکس به فرمول پول - کالا - پول به‌عنوان نمونه الگوی سرمایه‌ی تجاری اشاره می‌کند که کاراتانی غالباً به آن ارجاع می‌دهد؛ اما، مارکس برخلاف کاراتانی به صراحت می‌گوید: «چون توضیح تبدیل پول به سرمایه و تشکیل ارزش اضافی فقط با استناد به گردش ناممکن است، سرمایه‌ی تجاری تا جایی که هم‌ارزها مبادله می‌شوند امری ناممکن به نظر می‌رسد...».

(Marx 1976, p. 267.)

32 -Marx 1976, p. 90.

33 -Marx 1976, p. 280.

34- Marx 1976, p. 279. 35 Marx 1997, p. 384; emphasis in the original.

36- Marx 1997, pp. 121–2.

37- Marx 1997, p. 346.

38 -Marx 1997, p. 495.

39 -موضوع این مقاله به من اجازه نمی‌دهد به‌تفصیل به این فرآیند پردازم. فرآیندی که مارکس سه جلد درباره‌ی آن نوشته است، و به نظر من، جلد دوم به ویژه، حاوی اطلاعات مبسوطی در این زمینه است.

40 -Shaikh 1978, p. 228.

41- Ibid.

42 -Shaikh 1978, p. 228.

43 -Shaikh 1978, p. 229.

44 .Ibid.

45 -Marx 1986, p. 349, as quoted in Karatani 2014c, p. 290.

46- مارکس در این قطعه بدون قضاوت خاصی به تفاوت‌های ویژه‌ی کارگران در مقایسه با نظام فئودالی می‌پردازد: «این‌جا دوباره موضوع به رقابت سرمایه‌ها مربوط می‌شود. بی‌تفاوتی و استقلال آن‌ها نسبت به یک‌دیگر، که سرمایه‌ی منفرد با کارگران سرمایه‌های دیگر کاری ندارد، و به‌همین سبب از نسبت درست [در تولید] فراتر می‌رود. و دقیقاً همین موضوع سرمایه را از روابط سلطه‌ی فئودالی متمایز می‌کند-این‌که کارگر به‌عنوان مصرف‌کننده، دارنده‌ی پول و مرکز ساده‌ی گردش ارزش مبادله را وضع می‌کند و از این طریق با سرمایه‌دار روبه‌رو می‌شود- کارگر به یکی از مراکز بی‌شمار گردش بدل می‌شود که در آن خصلت ویژه او هم‌چون کارگر رنگ می‌بازد.

47- به‌عنوان نمونه به «اصل دوم» جنبش نوین انجمن‌های همبسته نگاه کنید: «اصل دوم جنبش نوین انجمن‌های همبسته در مقابله با سرمایه و دولت یک برابر- کنش سازمان‌دهی می‌کند. این کارگر فراملی هم‌چون جنبش مصرف‌کنندگان است. به بیان تصویری، این سازمان‌دهی در درون و بیرون اقتصاد سرمایه‌داری تحقق می‌یابد. اما، البته به معنای دقیق کلمه ایستادن بیرون از اقتصاد سرمایه غیرممکن است. هدف مبارزه‌ی بیرونی سازمان‌دهی انجمنی از تولید و مصرف غیرسرمایه‌داری است، و هدف مبارزه‌ی درونی بر بایکوت روند گردش (مصرف) متمرکز می‌شود». کاراتانی 2001، ص 5.

48- «فضای مقاومت» در رفتار مصرف‌کننده تحت تاثیر قضیه‌ی اونو درباره‌ی کالای نیروی کار قرار دارد، یعنی تنها کالایی در سرمایه‌داری که سرمایه آن را به‌طور مستقیم تولید نمی‌کند.

49- اشتباه ترجمه‌ی ایده‌ی بنیادگذار (constitutive) کانت به ایده‌ی سازنده (constructive) از مترجم است. اصطلاح ژاپنی برای constitutive در کانت kōseitēki به‌معنای «سازنده» است که در مورد فلسفه‌ی کانت باید آن‌را constitutive ترجمه کرد.

References

Clover, Joshua 2012, 'Value, Theory, Crisis', PMLA, 127, 1: 107-14.

de Bary, Brett 1989, 'Karatani Kōjin's Origins of Modern Japanese Literature', in Postmodernism and Japan, edited by Masao Miyoshi and Harry Harootunian, Durham, NC.: Duke University Press.

Heinrich, Michael 1999, Die Wissenschaft vom Wert. Die Marxsche Kritik der politischen Ökonomie zwischen wissenschaftlicher Revolution und klassischer Tradition [The Science of Value. Marx's Critique of Political Economy between Scientific Revolution and Classical Tradition], Münster: Verlag Westfälisches Dampfboot.

Hiromatsu Wataru 1980, Kindai no chōkoku ron [The Debate on the Overcoming of Modernity], Tokyo: Asahi Shuppansha.

Karatani Kōjin 1975, Imi to iu yamai [The Disease Called Meaning], Tokyo: Kawade Shobō Shinsha.

——— 1978, Marukusu. Sono kanōsei no chūshin [Marx: The Centre of His Possibilities], Tokyo: Kōdansha gakujutsu bunkō.

——— 1980, Nihon kindai bungaku no kigen [Origins of Modern Japanese Literature], Tokyo: Kōdansha.

——— 1986/9, Tankyū, I & II [The Quest I & II], Tokyo: Kōdansha gakujutsu bunkō. —

—— 1993, Origins of Modern Japanese Literature, translated by Bret de Bary, Durham, NC.: Duke University Press.

199Exchanging without Exploiting

——— 1995, Architecture as Metaphor: Language, Number, Money, edited by Michael Speaks, translated by Sabu Kohso, Cambridge, MA.: The MIT Press.

——— 2001, 'The Principles of New Associationist Movement (NAM)', available at: <http://web.princeton.edu/sites/sics/NAM_principles.pdf>.

——— 2003, Transcritique: On Kant and Marx, translated by Sabu Kohso, Cambridge, MA.: The MIT Press.

——— 2005, 'Overcoming Modernity', translated by Richard F. Calichman, in Contemporary Japanese Thought, edited by Richard F. Calichman, New York: Columbia University Press.

——— 2010, Sekaishi no kōzō [The Structure of World History], Tokyo: Iwanami Shoten.

——— 2012a, 'Demo da shakai wa kawaru [Society Will Change through Protests]', in Genpatsu to Demo – soshite minshushugi [Nuclear Power, Protests – and Democracy], edited by Setouchi Jakuchō et al., Tokyo: Chikuma Shobō.

——— 2012b, Tetsugaku no kigen [The Origin of Philosophy], Tokyo: Iwanami Shoten.

——— 2014a, Teikoku no kōzō.

Chūshin, shūhen, ashūhen [The Structure of the Empire: Centre, Margin and Submargin], Tokyo: Seidosha.

——— 2014b, *Yūdōron. Yanagita Kunio to yamabito* [Theory of Mobility: On Yanagita Kunio and Mountaineers], Kindle edition, Tokyo: Bungei Shunjū.

——— 2014c, *The Structure of World History: From Modes of Production to Modes of Exchange*, translated by Michael K. Bourdaghs, Durham, NC.: Duke University Press.

Lange, Elena Louisa 2011, *Die Überwindung des Subjekts. Nishida Kitarōs (1870–1945) Weg zur Ideologie* [The Overcoming of the Subject. Nishida Kitarō's (1870–1945) Way to Ideology], PhD dissertation, University of Zürich, available at: <http://www.zora.uzh.ch/56978/1/Dissertation_Lange.pdf>.

Marx, Karl 1976, *Capital: A Critique of Political Economy. Volume 1*, translated by Ben Fowkes, Harmondsworth: Penguin Books.

——— 1986, *Marx/Engels Collected Works, Volume 28, Economic Works (1857–1861)*, New York: International Publishers.

——— 1987, *Marx/Engels Collected Works, Volume 29, Economic Works (1857–1861)*, New York: International Publishers.

——— 1997, *Marx/Engels Collected Works, Volume 36, Capital, Volume II*, New York: International Publishers.

Ricardo, David 1821, *On the Principles of Political Economy and Taxation*, Third Edition, London: John Murray.

Shaikh, Anwar 1978, 'An Introduction to the History of Crisis Theories', in *US Capitalism in Crisis*, edited by URPE Crisis Reader Editorial Collective, New York: Union for Radical Political Economics.

Szepanski, Achim 2014, *Kapitalisierung Bd. 1: Marx' Non-Ökonomie* [Capitalisation, Volume 1: Marx's non-Economy], Hamburg: Laika.

Takeuchi Yoshimi 1983, *Kindai no chōkoku* [Overcoming Modernity], Tokyo: Chikuma Shobō. Uno Kōzō 1980, *Principles of Political Economy: Theory of a Purely Capitalist Society*, translated by Thomas T. Sekine, Brighton: Harvester Press.

Watsuji Tetsurō 1961, *Climate and Culture: A Philosophical Study*, translated by Geoffrey Bownas, Westport, CT.: Greenwood Press.